

شماره ۴	اول تیر ماه ۱۳۰۵	سال ۴
No. 4	23 Juin 1926	Année 4

## قیمت فلسفی

### آینده بشر

انقلابات روحی و سیاسی کنونی - انقلابات آینده - عقاید پنجگانه امامزاده آفتاب - نظریات نیک بینانه - نظر اجمالی بتاریخ تکامل تمدن غرب - معارضة مادیت و معنویت - نتایج افراط و تفریط - وظیفه امروزی ما

نگ جهانگیر که هشت سال مانند یک کابوس وحشت ناک بر سر افراد بشر سایه افکند گویا برای پیدار کردن عقول و حرکت دادن افکار و قلوب انسانها کافی نبوده است زیرا میبینیم که روز بروز بتسلیحات



برای ادامه و تکمیل تتبعات اساسی در السنه شرقی و بخصوص عربی و فارسی و ترکی صرف شود و دو هزار لیره هم بمهدۀ رئیس دارالفنون کمبریج گذاشته که برای تشویق تحصیلات السنه و ادبیات و تاریخ و مذاهب اعراب و ایرانیان و ترکها و سایر ملل معروف آسیا صرف شود.

همچنین به خدمتکاران مدرسۀ پمبروک در کمبریج که خود پروفیسور در آن مدرسۀ تدریس مینمود مبلغی وصیت کرده است و نیز مقرر داشته که اگر باغبان و درشگهچی (شوفور) او خانۀ را که برای سکنا بهر یک داده بوده مجبور بتخلیه بشوند بهر یکی یکصد لیره داده شود.»

این وصیتهای استاد نیک خصلت برای اغنیای ایران یک تازیانه عبرت است. این مرد فرشته سیرت، به آنهمه خیرات و حسنات که در زندگی خود کرده اکتفا نموده اینک خواسته پس از مرگ نیز برای اظهار محبت خود بممل اسلامی یادگاری گذاشته باشد! پارسال وقتی که کتاب «راه نو در تعلیم و تربیت» از چاپ درآمد، ما علاوه بر ۱۵۰ نسخه که بمعارفپروران و دوستان هدیه کردیم، بچهل نفر از اغنیا و بزرگان ایران که بمعارف پروری معروفند و سنگ وطن خواهی بسینه میزند یک نسخه مجانی با یک عریضه فرستاده تقاضا کردیم که ازین کتاب پنجاه نسخه که قیمت آنها بیست تومان باشد خریده بمعلمین بی بضاعت مدارس ایران هدیه کنند. ازین چهل نفر فقط یک نفر جواب مکتوب را داده سی نسخه خرید و دیگران بجوابی هم اقدام نکردند! این است فرق میان معارف پروران حقیقی خارجی و خود نمایان مملکت ما!

ای خواجه رخت جان چو بیا بدز بیری وین ملک و جاه و مال گذاری و بگذری  
بر خیر کوش و توشه بیندوز پیش از آنک فردا تو نیز این ره تاریک بسپری

جنگی و تهیه وسایل قتل و نهب میافزایند! می بینیم که دیگ حرص و طمع سیاستمداران از جوش نیتاده سهل است که برای تقسیم مملکتها و اسارت ملتها قشقه‌های تازه میکشند و طرحهای نو میریزند! امروز يك انقلاب عظیم در اوضاع سیاسی عالم و در احوال روحی اقوام کره زمین نمایان است. هیچ جائی نیست که يك آسایش کامل مادی و روحی حکمفرما باشد. هر روز عدد قتلها و غارتها و تجاوزها و استیلاها و عصیانها و طغیانها بیشتر میگردد و يك ابر تاریک وحشت از نو فضای عالم را دارد فرامیگیرد! هیچ يك از اقوام و افراد از حال کنونی خود خرسند و خشنود نیست و فردای خود اطمینان ندارد و هیچ مملکتی نیست که گرفتار انقلابها و فشارها و بحرانهای سیاسی و یا اقتصادی نباشد!

با وجود تشکیل و کوششهای انجمنهای بین المللی و عقد قرار دادها و بستن معاهده‌ها و نشر بیاتنامه‌ها و دعوت به تحدید تسلیحات و القاء خطابه‌ها و نطقها در محافل و تلاوت دعاها در معابد و عرض نیازها و استغاثه‌ها بدرگاه خدا برای ادامه فیض راحت و آسایش و تأمین صلح و آزادی و حقانیت، هیچکس دوام حال حاضر و مسالمت عمومی را یقین ندارد بلکه برعکس، برخی را عقیده این است که این کشمکش‌ها و خودنمائیها زمینه تازه برای جنگ‌های تازه آماده میکند!

گرچه تاریخ بشر بسیار انقلابها و طوفانها دیده و گذرانده است لیکن بقدر قرن بیستم بحرانهای هولناک و سریع و جهانگیر که جنگ اخیر نمونه‌ای از آن بود در صفحات ماضی خود سراغ ندارد و هنوز هم برای این اختلالها و تشنج‌های روحی و اجتماعی که در هر گوشه از جهان ما سر میزند نهایی پیدا نیست!

آیا علت این حال چیست؟ آیا چه واقعه عظیمی رخ داده و

یا چه حادثه مهمی میخواهد ظهور کند که اینطور آرام و قرار را از نوع بشر سلب کرده و بدین حال اضطراب و احتضار انداخته است؟ آیا این شب ظلمانی که دنیا را فرا گرفته چه میخواهد بزاید و این مادر طبیعت که گرفتار اوجاع زایش است چه نوزادی می خواهد پیش چشم ما بگذارد؟

در این باب عقاید علما و متفکرین را میخواهم خلاصه کنم لیکن قبلاً باید بگویم که سه عامل مهم اجتماعی بشدت گرفتن این اوضاع وخیم خدمت کرده و میکند: اولاً ظلم و شقاوت و شر و فساد و حرص و طمع تا ایندرجه در روی زمین تعمیم پیدا نکرده بود و اگر درست تفکر کنیم می بینیم که عصر کنونی ما از حیث ظلم و وحشیگری با عصر اقوام ابتدائی وحشی چندان فرق ندارد و هر فرقی که هست فقط در شکل است نه در اساس! ثانیاً عقول و افکار و حییات افراد بشر نسبت به ازمنه سابق بسیار فرق کرده یعنی کامل تر شده است. امروز حقایق را بهتر و زودتر از سابق درک میکنند و از آنرو بسرعت بهیجان می آیند لیکن در مقابل این هیجان از يك تکیه گاهی که مایه تسلی و امید و محرک احساسات لطیف و مشوق بردباری و رضا باشد محروم مانده اند!

«لین» می گفته است که «مذهب تریاک توده عوام است یعنی عقول و ادراکات آنها را محو میکند و کور می سازد پس باید آنرا از میان برداشت تا چشمهای مردم بینا شود!» درینکه مذهب ماتد تریاک يك قوت و قدرتی — صرف نظر از روحانیت آن — دارد شکی نیست ولی خطرات و مضراتی که از آن سر میزند در خود آن نیست بلکه در طرز استفاده از آن است چنانکه خود تریاک اساس مهم بسیاری از ادویه شفا بخش میباشد و بوسیله حسن استعمال آن منافع کثیر در تداوی امراض حاصل میکنند ولی در ایران که مصدر

اینهمه بدبختی و سفالت شده در نتیجه جهالت و سوء استعمال مردم است. همینطور است مذهب که بخودی خود مصدر شر و سبب محو ادراکات و عقول نیست بلکه حامیان و پیروان و مبلغان آن بدند و آن را سوء استعمال میکنند چنانکه اگر امروز پیروان تمام ادیان، احکام دین خود را بخوبی اجرا میکردند اساساً ظلم و شرارت از روی زمین برداشته می شد!

ثالثاً بواسطه سهولت پیدا کردن وسایل مسافرت و مرابطه و مناقلات و مخابرات، جهان ما شکل يك شهر واحد را گرفته است که هر چه در يك گوشه آن اتفاق می افتد در اندک زمان تمام ساکنان آن خبردار می شوند و بدین طریق، افکار و عقاید و عادات و طبایع و حادثات و وقایع فوری انعکاس پیدا میکند و با يك سرعت غریب انتشار میابد و دنیا را فرامیگیرد و بقوای روحی و اعصاب دماغی مردم فشار می آورد!

اوضاع ایران ما خود نمونه کوچکی از این قضیه را نشان میدهد. در حالتیکه در ایام گذشته اهالی يك شهر از واقعاتی که در محله دیگر شهر اتفاق می افتاد خبر نداشتند امروز در سایه مطبوعات و مناقلات نه تنها از اخبار شهر خود و سایر شهرهای ایران بلکه از حادثات مهم ممالک دیگر نیز آگاہ می شوند و این اطلاعات باطناً و قهراً فشاری بدماغ وارد می آورد و تأثیری در اعصاب مردم میکند و اعصاب ضعیف را رنجور و علیل و مستعد غلیان و هیجان و قابل هر گونه اختلاج و تشنج و اضطراب و تحریک می سازد!

در اوایل جنگ، مارشال هندنبورگ رئیس جمهوری حالیه آلمان گفته بود که «در این جنگ ملت‌های غالب خواهند آمد که اعصاب قوی تر دارند یعنی مَثانَت آنها بیشتر است» جنگ اخیر این

حقیقت را ثابت کرد و اوضاع امروزی عالم نیز با تجربه های تلخ تر حقیقت آن را نشان میدهد یعنی هر که روحاً و فکرآ قوی تر است مضر خواهد در آمد!

خلاصه امروز هر قوم و هر جمعیت و هر فرد بیشتر از سابق مورد حمله افکار و آلام و هیجان و اضطراب میباشد و بقول شیخ سعدی اگر آنروز غم نانی داشته امروز غم جهانی دارد! این حال خود یکی از علایم بارزه دور جدیدی است که دارد قدم بعرصه وجود میگذارد!

برگردیم بموضوع خودمان و به بینیم در علت و عاقبت این اوضاع وحشتناک، علما و متفکرین چه حدس میزنند و چه پیشگویی میکنند!

۱ — علماء روحانی و متدینان پاکدل ادیان مختلفه که متمسک بعقاید دینی و اوامر آسمانی هستند میگویند که چون نوع بشر از جاده حق و ایمان روگردان شده و راه پیدینی و ناحقی را می پیماید بدان جهت گرفتار غضب الهی گردیده و این بلاها و مصیبتها و عذابها بمنزله صدای آسمانی و تازیانه قهر یزدانی است که می خواهد او را از خواب غفلت و نفاقیت بیدار کند و براه حق و ایمان هدایت نماید!

این گونه عقاید در اغلب مذاهب پیدا می شود و اکثر بانیان ادیان آنرا اساس تبلیغات خود قرار داده اند یعنی هم بشیر و هم نذیر بوده اند ولی نوع بشر آتندر بگودال مادیت فرورفته که این گونه تهدیدات او را تکان نخواهد داد!

۲ — جماعتی از روحانیان مسیحی که بحدوث قطعی «قیامت صغری» و ظهور عیسی بن مریم و حشر مردگان و محاکمه بندگان قایلند و همچنین جمعی از ملت یهود که هنوز در انتظار مسیح موعود در تورات هستند که ظهور کرده سلطنت بنی اسرائیل را از نو تشکیل

و عزت و عظمت سابق قوم یهود را اعاده کند، اوضاع امروزی و تسلط ظلم و ناحقی را از علایم ظهور مسیح و قیامت صغری می شمارند و بسیاری از واقعات را هم درین زمینه تعبیر و تفسیر می نمایند. این عقیده رجعت و ظهور که گاهی نتایج خوب و گاهی هم بد بخشیده است در اغلب مذاهب موجود است چنانکه پیروان بودا عیسی بن مریم را یکی از ظهورات بودا می شمارند و بعضی از عیسویان نیز بودا را مبشر عیسی میندازند! و برهمنان نیز در انتظار ظهور «کالکی آواتارا» که دهمین و آخرین تجسم «ویشنو» میباشد بسر می برند! در هر حال این اعتقاد و این انتظار بظهور مسیح، سبب شده که هر چند سالی اشخاصی به ادعای مسیحائی بر میخیزند چنانکه در سال ۱۸۹۰ غلام احمد بن میرزا غلام مرتضی قادیانی از علمای مسلمین خود را مسیح هند و خاتم الاولیاء خواند و فرقه اسلامی قادیانی را که قریب یک میلیون پیرو دارد تأسیس نمود و امروز هم چند نفر هستند که خود را مسیح و یا نایب او میخوانند و هر یک جمعی از مردم را دور خود گرد آورده مشغول دعوت میباشد و گراوه متدینان، خروج این همه مسیحان دروغی را دلیل نزدیک شدن ظهور مسیح حقیقی می شمارند! علاوه برین منتظرین ظهور یک «منجی» جمعیتی هم در چند سال پیش با اسم «انجمن ستاره شرق» شکل یافته که در ۳۵ مملکت شعبه دارد و اساس مرام آنان عبارت از حاضر کردن خود است بظهور «یک معلم روحانی و یا یک معلم بشر» که او را «پدر روحانی و برادر ارشد» نیز مینامند و بعثت او را از میان بشر قطعی و خیلی نزدیک میداند! ظهور این «مری بشر» از میان کدام ملت خواهد شد معلوم نیست ولی وی دین تازه نخواهد آورد بلکه آن حقیقت را که در تمام ادیان مکنون است اعلام خواهد کرد. خلاصه عقاید و مرام

این جمعیت که مرکب از پیروان ادیان مختلفه میباشد بدینقرار است:

- ۱- ما ایمان داریم که در آینده یک «معلم بزرگ» در دنیا ظهور خواهد کرد و ما می کوشیم طوری رفتار کنیم که در ظهور او بشرف شناختن وی نایل شویم.
- ۲- ما خواهیم کوشید که همیشه او را در پیش نظر داشته باشیم و بدان جهت وظایف روزانه خود را به بهترین وجهی که از دست ما برمی آید بجا بیاوریم.
- ۳- به اندازه که اشتغالات ما اجازه دهد قسمتی از اوقات خود را صرف کارهایی خواهیم کرد که به تسریع ظهور او خدمت کند.
- ۴- ما خواهیم کوشید «فداکاری و محبت» را بارزترین خدمات خود قرار دهیم.
- ۵- ما خواهیم کوشید که در آغاز و در انجام روز یک دعای مختصر بخوانیم که در آن، عنایت او را برای تقدیس کارهای خود استغاثه کنیم.
- ۶- ما وظیفه عمده خود خواهیم دانست که اشخاص را که تفوق روحانی آنان را حس میکنیم احترام و بدون فرق گذاشتن بشخصیت آنان، عظمت ایشان را اعتراف و تقدیس نمایم

۳- حکمای روحیون که بوجود مستقل ارواح و بقدرت و قوود آنها قائلند و با ارواح مختلفه غالباً در رابطه و مکالمه و مخابره هستند و آنها را در تعیین مقدرات بشر ذیمدخل می پندارند میگویند که این اوضاع نتیجه قتلها و کشتارهای ناحق و غلبه مادیت و انکار عالم ارواح و عقاید روحیون میباشد. این گروه مسئله غرابت آمیز قبور فراغه مصر را هم در میان شواهد و ادلایل خود ذکر میکنند و واقعاً هم جای تحیر و تأمل است که چگونه در عرض سه سال شش نفر از علما و متفنین متبحر اروپا که مشغول به حفر و نبش قبور فراغه شده اند بدون علل ظاهری همه مرده اند که به عقیده روحیون جز به انتقام ارواح بچیز دیگر حمل نتوان کرد! نخستین این فداشدگان نبش قبر توتانخامون «لرد کار ناون» بوده که در سال ۱۹۲۳ بعثت غیر معلوم مرد و ششمین این قافله هم پروفیسور «ژورژ بندیت» مدیر شعبه آثار عتیقه مصری در موزه لوور پاریس میباشد که سه ماه پیش در گذشت!

این روحیون از قول ارواحی که با آنها رابطه دارند خبر میدهند که مصایب بزرگتر و شدیدتری هنوز در جلو است که

عنقریب ساکنین زمین را دوچار هول و وحشت خود خواهد کرد!  
 ۴ — گروه منجمان و غیبگویان را عقیده بر این است که در سالهای آینده چنانکه علام آن از حالا دیده می شود بعضی از کواکب که فوذهای منفی و منحوس در کره ما دارند در ساعتی نحس با هم اقتران خواهند کرد و اوضاع امروزی مقدمات و آثار بلاهای بزرگتر آسمانی است که باید منتظر شد و حدوث طوفان های آب و طغیان رودخانه ها و زلزله ها و انفجار کوههای آتش فشان را که درین دوسه سال اخیر کثرت پیدا کرده دلیل این عقیده شمرده میگویند طوفانهای شدیدتر ظهور خواهد کرد و بعضی مملکت ها را غرق نموده و قطعه های جدید را از زیر دریاها بیرون خواهد آورد.  
 «دکتر فریدریک آیزوگا» یکی ازین علمای غیبگو در مقدمه کتابی که بتازگی انتشار داده چنین می نویسد:

« یک عصر جدید شروع به حلول میکند. یک زمان نو با مردمان نو دارد طلوع مینماید. بزرگترین انقلابی که بشر تا کنون مثل آنرا ندیده است دارد آماده ظهور می شود! دوره نجومی معروف به «دوره دلو» قدم بعرصه وجود میگذارد و ستاره «اورانوس» که کواکب انقلاب و زیر و رو شدن است فرمانروائی خود را آغاز می کند! هیچکس قادر نیست که ازین انقلاب تکاملی جلو گیری کند زیرا این یک قضای مقدر است. این یک ضربان نبض ابدیت است و این یک ضرورت هستی عالم است! اختراعات و اکتشافات تازه که مانند مرغهای طوفان زده بروی زمین می ریزند و تمام انجیزهای آنها را که موجود بوده با یک حرکت، خاموش می سازند چرخهای این دور جدید را خواهند گردانید! هر که حساس و روشندل است نزدیک شدن این دور جدید را درک خواهد نمود و خواهد دانست که آمدن این دور حتمی است زیرا نوع بشر تکیه گاه خود را گم کرده، رشته درست را از دست داده و رابطه وی با عالم بالا قطع شده یعنی ایمان او پژمرده و حس محبت وی مرده است! »

۵ — منتسبین علوم اسرار که غالباً استاد آنان بفلسفه قدیم هند است بر آئند که بر حسب قوانین ازلی تکامل که از طرف خداوند مقرر شده نوع بشر در روی زمین هفت دور تکامل را سیر باید کند و در هر دوری یک نژاد مخصوص که از نژاد دور سابق کاملتر است بوجود می آید و هر نژادی هم هفت شعبه و یا نیم نژاد دارد.

نوع بشر اکنون در دوره پنجم تکامل است و نژاد پنجم را تشکیل میدهد. نژاد امروزی نژاد آریائی است که دارای شعبه های ذیل میباشد: ۱ — شعبه هند و مصری، ۲ — سامیان آریائی، ۳ — ایرانیان، ۴ — سلتها، ۵ — توتونها، ۶ — نژاد آینده آمریکا که در حال تشکلت. شعبه هفتم هنوز ظهور نکرده است! بنا بعقیده این علماء، نژاد آریائی که نژاد پنجم و نژاد اصلی و مستولی عصر کنونی است می خواهد از درجه پنجم بدرجه ششم بگذرد یعنی نیم نژاد ششم خود را تولید کند و این انقلابها و بحرانها همه نتیجه این تولید است که بمنزله دردهای زایش می باشد و این حال از نزدیک شدن یک دور جدید و یک نسل جدید که یک تمدن جدید خواهد زائید خبر میدهد!

ما عجالتاً کار باین نداریم که کدام یک ازین عقاید صحیح و مقرون بحقیقت است زیرا غالباً اثبات اینها خارج از دایره قهوذ عقل میباشد. درین مسائل فقط قوه ایمان حاکم مطلق است و در محضر این قوه قلبی، قوه عقل جز سکوت وظیفه دیگر ندارد! لیکن یک حقیقت بدیهی را میتوانیم قبول کنیم و آن این است که بر حسب تجربه های شخصی که مختص هر فرد است و با دلایل تاریخی میدانیم که هر وقت انقلابات بزرگ در نفس خودمان و یا در عالم طبیعت حدوث کرد قطعاً پشت سر آن یک حال جدید و یک دور جدید ظهور خواهد کرد. ازین رو میتوانیم یقین کنیم که بحران جهانگیر امروزی نیز یک دور جدید خواهد زائید و این دور قطعاً بهتر از دور حاضر خواهد شد!

این، عقیده بعضی از متفکرین قوی دل و نیک بین اروپاست! یکی از این رجال روشندل چنین مینویسد:

« اینک بهار کائنات نزدیک می شود! یک دنیای کهنه رو بمرگ می رود و یک جهان نو

و درخشان در پیش چشمان گرسنه و حسرت کشیده ما طلوع می نماید!  
 باین دنیای کهنه و تمدن او کم کم و لاینقطع تمام هیولاهای احتیاجات و فلاکتهای باطنی  
 و ظاهری ما نیز مانند ابرهای تاریک در جلو اشعه بر قوت آفتاب جهاتتاب میسرند و نابود  
 می شوند! و آن به آن این آفتاب خرامان در آسمان حقیقت، انوار گرم خود را بر زمین سیاه  
 ما فرو می فرستد و ساعت بساعت سایه های ضعف و ناکامی و ناخوشی و ترس و بیقراری و  
 سوگواری و همه زشتیها و بدیها و ظلمها عقب نشینی می کنند! و دقیقه بدقیقه تاریکی از  
 طرف نور افروخته میشود و خود مبدل به روشنائی می گردد!

این زمستان معنوی دارد به آخر میرسد و روز بروز جمعیت کوچک آن رجال که حس  
 نزدیک شدن بهار کاینات در قلب آنان بیدار شده است و آنرا در عمق سینه های خود  
 احساس می کنند، قویتر و بزرگتر میشود و امروز عدد آنان در میان همه مدنیتهای و همه ملتها  
 و همه مذهبها بلیونها بالغ گشته نزدیک شدن بهار کاینات را خبر می دهد! «

من نیز بدین عقیده و احساسات نیک بینانه شرکت میکنم و  
 آئینه بشر را روشن می بینم و دلایل آنرا در یک مقاله دیگر شرح  
 خواهم داد ولی این نیک بینی ما را از ادای فرایض و وظایف  
 کنونی معاف نمی سازد و بلکه تکالیف تازه ای بعده ما میگذارد!  
 پس برای تعیین تکلیف امروزی خود و برای اینکه اسباب  
 استفاده از دور جدید را از حالا مهیا سازیم باید قبلاً کنجکاو  
 کنیم و بفهمیم که این بحران عظیم حالیه در سینه تمدن غرب چگونه  
 زائیده شده است، علت آن چه بوده و چه آثاری بروز داده است.  
 البته با اندک تفکر میتوانیم دریابیم که این بحران خطرناک و این  
 انقلاب روحی و اجتماعی نتیجه افراط و تفریط است چنانکه ملت  
 های شرق در عطالت و جهالت به افراط رفته اند ملل غرب نیز در  
 نفس پرستی و حرص ثروت اندوزی و مادیت علمی و عملی راه  
 افراط را پیموده و میسمایند و این افراط، قانون طبیعی تکامل نوع بشر  
 را بهم زده و این طوفان عظیم تزلزل و بیقراری را برپا نموده است!  
 برای اینکه این مسئله افراط واضحتر شود ناچاریم بتاریخ  
 تکامل تمدن غرب یک نظر اجمالی بیندازیم و بگوئیم:  
 در قرون وسطی، روحانیان مسیحی دین عیسی را آلت اغراض

نفسانی و شهوانی خود ساخته جهان اروپا را پرتگاه جهالت و  
 تاریکی انداختند. این خطای روحانیان که افراط بزرگی بود  
 در دو شکل جلوه نمود یکی در بستن راه آزادی افکار و وجدان  
 و در زجر و شکنجه و قتل و سوختن مردان آزاداندیش و راه  
 انداختن کشتارهای جگرسوز بنام مذهب در صورتیکه دین مسیح  
 اساسش بر محبت و عفو و مسامت بود! و دیگری در کور و جاهل  
 نگاهداشتن توده عوام برای جلب منافع و تسکین حرص و طمع  
 خود. برای این مقصد ناپاک، انواع خرافات و اوهام بدماغ مردم  
 بار نموده قوای فکری و روحی او را اسیر و در زنجیر کردند  
 بحدیکه گناهها را در مقابل پول می بخشیدند و زمین بهشت موعود  
 را قطعه قطعه کرده می فروختند!

اگرچه از میان همین طبقه روحانی افراد پاکدل که مظهر  
 صفا و محبت و خلوص و از خود گذشتگی بودند نیز پیدا شدند  
 و از طبقه مردان و زنان بسی سوختگان آتش عشق حق که نه  
 تنها مایه افتخار عالم مسیحیت است بلکه سر مشق بشریت بودند قدم  
 بعرصه وجود گذاشتند لیکن تأثیر آنان در مقابل دلهای زنگ زده  
 مردم و در جلو تسویلات و تسلطهای مقام روحانی عیسویت که  
 شکل جابرترین سلطنتهای جسمانی را گرفته بود بعینه مثل حکایت  
 حضرت علی و معاویه جلوه گر شد و بی اثر ماند!

باری این افراط یک عکس العمل بزرگ بوجود آورد که  
 اروپا را زیر و رو و دریای خون ساخته مردم را از زیر بار ظلم  
 و شقاوت و شرارت و شهوترانی این زمره نفس پرست نجات داد  
 و ده های معرفت و آزادی فکر و وجدان را بروی مردم باز کرد!  
 این عکس العمل با دوره نهضت (ره نسانس) شروع شده روز  
 بروز دامنه خود را فراختر کرد و زمینه انقلاب فرانسه را حاضر

نمود! دو قوه بزرگ بظفر یافتن این عکس‌العمل خدمت عظیم کرد یکی اختراع فن چاپ از طرف «گوتنبرگ» بود که صفحه روشنی در تاریخ تمدن باز نمود و دیگری اصلاحات مذهبی «مارتن لوتر» در دین مسیح که طلسم اوهام و خرافات را درهم شکست و بالاخره انقلاب فرانسه این نهضت را ترویج نموده «حقوق بشر» و آزادی افکار و وجدان را اعلان و روحانیت را از جسمانیت و سیاست بکلی مجزی و حیات اروپا را بدوره منور علم و معرفت داخل کرد! ولی این نهضت و تجدد نیز که هنوز در زبیر نفوذ او هستیم نبوت خود راه افراط را پیمود و اوضاع کنونی را فراهم آورد. چنانکه در نتیجه آن انقلابها که اروپا را تازه کرد، علوم و فنون و صنایع رونق و ترقی یافت و پرده‌های اسرار از جمال طبیعت یکی پس از دیگری در افتاد و نوع انسان به بسیاری از قوانین طبیعت آشنا شده آنها را در راه استراحت و آسایش خود بکار انداخت! این ترقیات و اکتشافات بنیان عقاید مذهبی را از بن برانداخته ارکان اعتقاد و ایمان بخدای واحد متعال را بکلی سست و اخلاق و معنویت را از محور خود دور نمود و مردم را نسبت به دین و ایمان و فضیلت پیگانه و بیعلاقه ساخت! اکتشافات بزرگ و بی‌دبی در زمینه علوم طبیعی روز به روز بنفوذ مادیت و زوال معنویت افزود و میان علم و دین و معرفت و فضیلت گردابها و پرتگاه‌های ناقابل مرور برپا کرد! چنانکه کشف قوانین طبیعی در هر يك از علوم هیئت و شیمی و ریاضی و طبقات الارض و ژئادشناسی و تکون اجسام و ذرات و غیره هزاران پرده اسرار را از پیش دیده بشر برداشت و عقل او را حیران ساخت! بالاخره در نتیجه این کشفیات فنی و علمی، «اوگوست کونت» فیلسوف

فرانسوی، فلسفه اثباتی (پوزیتیویزم) خود را وضع کرده گفت فقط چیزیکه وجود آنرا با قوا و حواس خود میتوانیم ثابت کنیم حقیقت و وجود دارد و در خارج آن هیچ چیز وجود و حقیقت ندارد. سپس «داروین» انگلیسی قوانین نشو و ارتقاء و غلبه قوی بر ضعیف و تنازع در بقا را کشف و نشأت انسان را از میمون ادعا نمود و «کارل مارکس» آلمانی هم قواعد اقتصادی و مبارزه طبقاتی و مسلک اشتراکی (کومونیسم و بولشویزم) را ترتیب و تنظیم داده عالم غرب را بدین قرار بگرداب مادیت و وحشیت انداختند که هنوز هم در آن غوطه‌ور است و این اضطرابها و جنگها و انقلابها و قتلها و غارتها و فتنه‌ها که هر روز دامنه‌اش وسیعتر می‌شود محصول این حالت یعنی افراط در مادیت و جسمانیت و دوری از روحانیت و معنویت است. اینک یکبار دیگر فکر بشر از باده غرور مست شد و عقل انسانی ضعف و عجز و کم ظرفی خود را نشان داد و سر بطغیان و عصیان برافراشت! لیکن لطف بی‌پایان خدائی او را از نو بشاهراه حقیقت رهنمائی خواهد کرد و به اعتراف عجز و قصور خود و به تسلیم «ما عرفناك حق معرفتك» وا خواهد داشت!

چنانکه گفتیم این بحران، صفحه عالم را دیگرگون خواهد ساخت و دور جدیدی خواهد پیش آورد که بهتر و پاک‌تر و روشن‌تر از دور کنونی خواهد بود و علایم و آثار و دلایل و اسباب این دور جدید برای هر متفکر دقیقین از حالا مشهود میتواند بشود! دامنه صحبت در موضوع آینده بشر بسیار وسیع است و این مقاله جز مقدمه چیز دیگر نیست لیکن قبل از ختم سخن باید چند کلمه در باره وظیفه امروزی ما اشاره کنیم. ما باید قوانین تکامل را در نظر گرفته از افراط و تفریط احتراز کنیم و يك تمدن جدید

و خاصی برای خود تهیه نمائیم که علم و دین، فضیلت و معرفت، جسمانیت و روحانیت و عقل و حس یعنی دماغ و قلب با هم الفت کرده یک کمال مغنوی و جسمانی و یک آسایش مادی و روحی را تأمین کنند!

ما باید در نظر بگیریم که هر انقلابی هم در کره زمین سر زند باز کشتی مقدرات بشر از میان موجهای پست و بلند و جذر و مدهای افراط و تفریط راه خود را در اوقیانوس تکامل باید پیماید ولی اداره کردن این کشتی بدست خود بشر داده شده است یعنی کشتی و کشتیان و کشتی نشین خود ما هستیم و سوق این کشتی از میان امواج حادثات پید اقتدار و بمهده مسئولیت خود ما وا گذار شده است زیرا قدرتهائی که برای آنها حدودی پیدا نیست بما داده اند و فقط باید ما آنها را کشف کنیم و بکار بیندازیم! این قدرتها عبارت از قدرتهای خالقه روح است که محور ترقیات دور جدید بشر میباشد و در مقاله شماره دوم بدانها اشاره کردم. درین دوره تکامل که ما هستیم ازین قوای پیکران که در ممکن خلقت نهان است، هنوز بقدر صدی دو استفاده نشده است و اساساً پی به چگونگی تکون و قدرت خالقه آنها نبرده اند ولی این گنجینه اسرار، ودیعه ای است که بدست افراد صاحب رشد دور جدید سپرده خواهد شد!

همینقدر باید دانست که در میان این قوه ها قوه فکر و اراده بزرگترین و قادرترین است چه بوسیله این دو جوهر روحانیت که انسان میتواند خود را بمقام قاب قوسین برساند و مظهر قدرت کن فیکون گردد!

برلین — ۷ خرداد ۱۳۰۵ — ح.ک. ایران‌شهر

## ادبیات

### می باقی

بقلم ادیب محترم ابوالبلاغ علاءالدین خاوری مقیم لاهور

ساغر آن دو آتشفشان ساقی بگیر و باز ده  
مست می نیاز را جام شراب نازده  
ابر بهار و فصل گل گوشه باغ و جام مل  
دعوت عیش و نوش گل مرغ نوا طرازده  
ربط کائنات را نغمه عشق شد غلط  
زخمه به تار ناز زن، عود گرشه سازده  
روح جوان حسن را داده تاب جذب دهر  
جان نزار عشق را سوز جهان گدازده  
خیز و نقاب زندگی بر فکن از لقای جان  
جلوه به حسن مخفی پرد گیان رازده  
حسن ادا فروش را سر خوش ناز ساختی  
مهر وفا سرشت را ذوق می نیازده  
طینت ما چو کرده ز آتش و باد و آب و گل  
عجز نشیب جوی را سر کشتی فرازده  
وضع مکان لا مکان کفر بمشرب من است  
جای بکوچه مغان سجده که نمازده  
تا همه عمر ما شود صرف نیاز آرزو  
هجر وصال خوی را زندگی درازده  
منکه نجیف و ناتوان میترسم بشهر دوست  
شعر من نزار را تذکره حجازده  
فرق حقیقت و مجاز کوتاهی نگاه ماست  
خاوری دقیق بین را نظر مجازده



## شرق‌شناسان فرنگ

### وفات استاد ادوارد براون انگلیسی

بقلم آقای میرزا محمد خان قزوینی

[بقیه از شماره پیش]

پس از ختم مقاله راجع بترجمه حال مرحوم براون راقم سطور چنان مناسب دید که برای کسانی که بواسطه ندانستن زبان انگلیسی از مطالعه تألیفات گرانبهای او بی بهره‌اند یکی دو فقره از پاره کاغذهای فارسی آن مرحوم که بعضی از دوستان ایرانی خود نوشته است التماس نموده در اینجا نقل کند تا هم نمونه اجمالی از مشرب و عقاید ادبی و سیاسی او بدست آید و هم درجه تسلط او بزبان فارسی معلوم شود چه این فقرات عین عبارات اوست بخط و زبان فارسی بدون نقطه کم و زیاد.

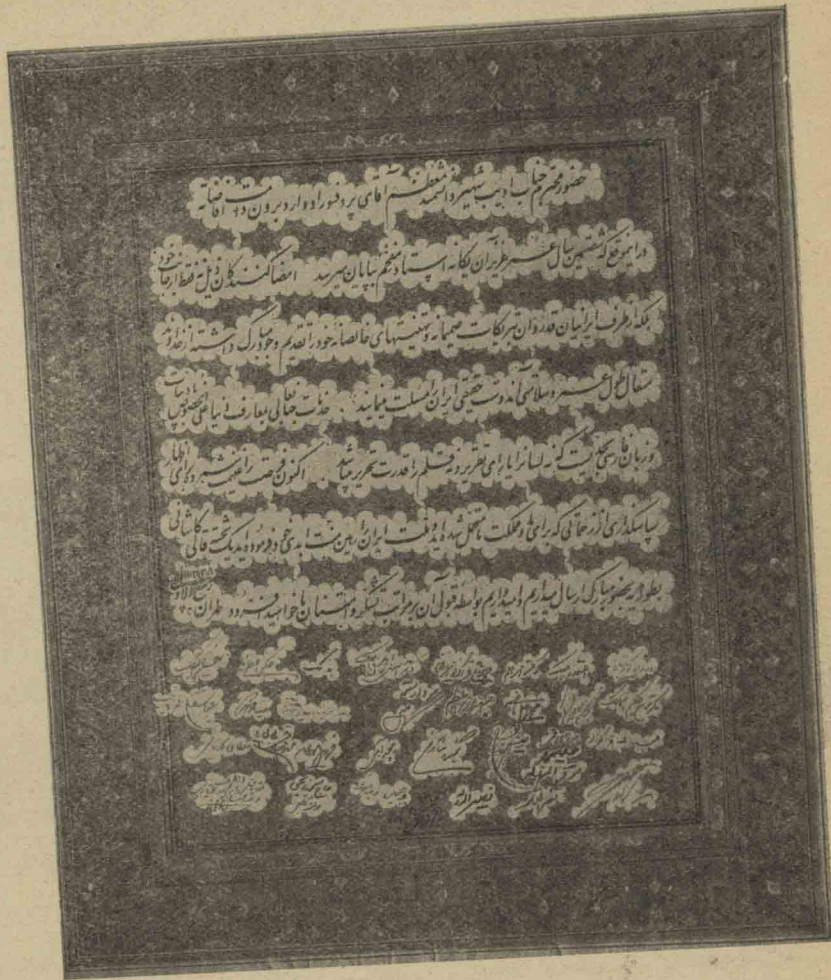
در مکتوبی مورخه ۶ مارس ۱۹۲۱ از جمله می‌نویسد: «در اینجا موقع آن نیست که فلسفه حیات و عقاید روحانیه خود را بیان نمایم ولی اجمالاً می‌گویم که چون خدای تعالی مالی فوق لیاقت و احتیاجات خود بمن ارزانی داشته است بر خود دو قسم زکوة فرض میدانم یکی دینی از قبیل اعانت فقرا و غم دیدگان از هر قبیل و هر ملت و مذهب، و یکی علمی از برای ترویج آن علوم که مطمح نظر من است یعنی علوم اسلامی و تاریخیه و ادبیه خصوصاً علمی که راجع بایران باشد، در همه قرآن هیچ آیه بهتر از قوله تعالی لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر... الی آخر الایة ندیده‌ام که این حیات فانی سریع الذهاب است و بر صاحب همت واجب است که قبل الانتقال

از برای ابقاء نام خود و ترغیب خلف باصطلاح رومیان یادگاری «ابقی من النحاس (۱)» بنا کند تا نام نیکو از او بماند، و چه خوب نقشی است که یکی بر قبر خود نویسانید: «آنچه خرج کردم داشتم، آنچه نگاه داشتم گم کردم، آنچه دادم دارم»، و درین طریق بخيال خودم اقتدا بصنادید العجم می‌کنم و شاید مثل ایشان پیش دانش پژوهان زمان آینده مذکور باشم».

پس از طبع چهار مقاله و تمجیدی که ناشر آن کتاب در مقدمه آن ازو نموده بود مکتوبی باو نوشت که از جمله می‌گوید: «خواستم قبل ازین بنویسم و اظهار تشکرات خود را بکنم از آنچه در حق مخلص در مقدمه چهار مقاله مرقوم فرموده بودید اگرچه خیلی بالاتر از استحقاق من است و خودم را بهیچ وجه لایق چنین تعریفات نمی‌بینم منتهی اینست که علم را دوست دارم و علما و افاضل را مکرم و معزز می‌شمارم و زبان فارسی را و ادبیات ایران را در مرتبه بزرگی میدانم و آزادی و بهبودی ایران را خواهانم که این همه چیزها حقیقه جلی است و از ایام شباب در دل مخلص بیخ زده است و جزوی از وجود من شده است».

در مکتوبی دیگر مورخه ۲۷ فوریه ۱۹۲۱ می‌نویسد: «در این اواخر بعضی از اکابر و مشاهیر ایران بمناسبت داخل شدن مخلص در سال شصتین عمر خود [در ۷ فوریه ۱۹۲۱] یعنی گذشتن از پنجاه و نه سالگی تبریکنامه بامدیحه بخط بسیار قشنگ یعنی بخط عمادالکتاب که بیچاره از قراری که نوشته است چهارسال در حبس بوده است در قوطی قره با کتابت مناسبی و دیگر يك قالی بسیار خوب کاشانی بطریق ارمغان و یادگار بمخلص فرستاده بودند، این لطف و مهربانی از طرف اشخاصی که بعضی از ایشان

(۱) Aere prennius



تبریکنامه اکابر ایران به استاد براون بمناسبت شصتمین سال ولادت آن مرحوم

Letter of congratulation to Prof. Edward G. Browne from his Persian friends on the occasion of the anniversary of his sixtieth birthday.

را شخصاً هیچ نمی شناسم خیلی بر من اثر کرد و خجالت میکشم که این خدمتهای جزئی را که بایران کرده ام باین درجه تقدیر بفرمایند، ولی حقیقه از هیچ شرفی که در مدتهای عمر حاصل شد اینقدر تفاخر و اشتهاج نکرده ام که ازین و نمیدانم بچه زبان یا بچه وسیله بتوانم چنانکه باید و شاید از عهده شکر این نعمت کبری بدر آیم.»

[عکس تبریکنامه مذکور در این نمره و عکس مدیحه در نمره ۲ صفحه ۸۳ منتشر شد — ایران شهر]

در مکتوب دیگر در خصوص طبع راحة الصدور می نویسد: «آیا برای آقای... ممکن است مشغول استنساخ راحة الصدور شوند که مدتی است در صد چاپ کردن آن هستیم، احیای آثار صنایع عجم حالا بیش از پیش اهمیت دارد تا روح ایران قوت بگیرد و بزرگی ایران بر همه عالم واضح گردد، جنابعالی باید مخلص را از آنچه کردنی است مطلع بفرمائید و چه خوب میبود اگر می توانستید در اوقات فراغت يك دستور العملی بنویسید مشتمل بر اسماء کتب فارسی که نشر و چاپ یا عکس انداختن آنها بیشتر اهمیت دارد و کجایی و چگونگی نسخه ها و حجم آنها تا بعد از ملاحظه کار و پول و مخارج آنچه لازمتر باشد در دست بگیریم.»

باز در مکتوب دیگری قبل از طبع زاد المسافرين بهمان شخص می نویسد: «خواهش دارم از طرف مخلص از آقای... خواهش کنید که آیا ممکن است که کتاب زاد المسافرين ناصر خسرو را از روی آن نسخه قدیمه که علامت آن بقدر نظر نیست استنساخ بفرمایند، اما در خصوص طبع کلیات عید زاکانی که قدری تنقید از عقیده مخلص فرموده بودید مقصد مخلص این نبود که

هزلیات عبید زاکانی را دوباره چاپ کنم حاشالله ولی وقتیکه نسخه پاریس را سابقاً مطالعه میکردم ملاحظه کردم که خیلی غزلیات نغز پاکیزه دارد که ناشر هزلیات بکلی از آنها قطع نظر کرده بهزلیات و خیثات اکتفا کرده است مثل آنکه کسی با شیخ سعدی یا انوری یا قآنی همان کار را بکند، و دلم میخواست که کسی کتاب مطبوع را در پیش داشته باشد و آنرا با نسخه پاریس تطبیق بکند و فقط نواقص آنرا استساخ بکند و گمان میکنم که هرچه در آن کتاب مطبوع درج نبود حتماً از هزلیات هم نبود، از بسکه موسیو فرته ناشر آن چاپ اسلامبول میل بهزلیات دارد مثل سایر... فقط آنها را چاپ کرده است، این تفصیل را نوشتم تا گمان نکنید که طالب رواج این نوع هزلیات میباشم که بغیر از فساد ثمری ندارد اعوذ بالله من ذلك».

در مکتوبی در خصوص حفظ املاهای قدیم فارسی از جمله می نویسد: «عقیده مخلص اینست که اصل املا را حتی در غرایب باید حفظ کرد یعنی مثلاً ج و ب و ز عوض چ و پ و ژ، و کذا آنچ و آنک و هرج و بلك و کجون، همانطور که مخلص کردم در رساله «یک تفسیر قدیم فارسی» (۲) حتی در غرایب مثل «عضا موسی» و غیره، بهمان قرار که ما خودمان معمول میداریم در چاپ متنهای قدیم انگلیسی که ابدأ متعرض تصرف در اینطور املاهای قدیم نمی شویم چرا که هرگاه بنا باشد دست زدن بمتنی قدیم خیلی مشکل است پیشروی نکنیم تا آخر بجای اشخاصی میرسیم که متن این کتابهای قدیم را بکلی تغییر و تجدید کرده اند، امیدوارم که این رأی مطابق رأی جنابعالی باشد».

در مکتوبی در خصوص ادبیات دوره صفویه می نویسد:

«حالا شروع کرده ام بتألیف تمه تاریخ ادبیات ایران و خیلی اشکالات دارم که کدام شعرا و محررین را ذکر کنم، چیزی که نمی توانم بفهمم اینست که با وجود آنکه در هیچ وقتی بعد از اسلام ایران سلاطینی مقتدرتر و بهتر از ملوک صفویه نداشته است چه در آن است که تقریباً هیچ شاعری مشهور که درجه اول باشد در آن مدت بظهور فرسید؟ یا شاید این بود که بر حسب الناس علی دین ملوکهم همه صرف همت در مسائل دین و مذهب بود و ظهور اکابر علما در آن وقت بود».

باز در همان موضوع در مکتوبی دیگر مینویسد: «بیشتر شعرای ایرانی که در آن دور [یعنی دوره صفویه] شهرتی بهم رسانیده اند مثل عرفی و صائب و غیرهما جلاء وطن کرده بهندوستان رفتند و آنجا صلات جمه یافتند و گویا در خود ایران متاع آنها تا درجه کساد داشت، این شعراء ایرانی الاصل را نسبت باکابر شعراء قرون سابقه از فردوسی گرفته تا جامی چطور تقدیر می کنید؟ و چقدر اصلیت داشتند؟ چه معلوم است که ترازوی اهل هند (مثل مولوی شبلی که کتابی مفصل مسمی بشعرالعجم نوشته است) غیر ترازوی اهل ایران است».

در مکتوبی دیگر مورخه سلخ مارس ۱۹۲۳ می نویسد: «در این روزها کتاب قصص العلما را خوانده ام ولی با وجود بعضی مطالب مفیده خیلی بی ترتیب و پر از مزخرفات است که تعجب میکنم کسی که خودش را از زمره علما بداند چنین چیزها بنویسد، کتاب دیگری هم که الاآن آنرا میخوانم نجوم السماء است که مشتمل است بر چهارصد پانصد ترجمه حال از علماء قرون اخیره (از اوایل صفویه بعد) ولی چون هر يك از آنها را «فرید عصر» و «فاضل یگانه» و غیره میگوید تمیز دادن مابین آنهائی که



Professor Browne and his friends  
taking in the garden of Pembroke Collog Camdripge .  
Jun 1913

۱ - خانم براون ۲ - استاد براون ۳ - حسینقلی خان تواب ۴ - حق پاشا صدر اعظم  
عشاقی ۵ - مدیر مدرسه پمبروک ۶ - علیرضا پاشا معلم ترکی .  
در ۱۹۱۳ در باغ مدرسه پمبروک:

خیلی بزرگ بودند مثل میر داماد و ملا صدرا و ملا محمد تقی  
مجلسی و ملا محمد باقر مجلسی از کسانی که حقیقهٔ هیچ اهمیتی  
نداشته‌اند برای يك اجنبی مثل مخاص بسیار دشوار است.»  
در مکتوبی مورخهٔ ۱۹ اکتوبر ۱۹۱۰ یعنی در بجهوهٔ  
اغتشاش اوضاع سیاسی ایران می‌نویسد: «ازین خبر دهشت‌انگیز  
تهدیدنامهٔ انگلیس بحکومت ایران یأس بر یأس افزود، يك طریقی  
مانده بود از برای خلاصی ایران از چنگ حریمان، و بنیان آن  
اولاً بر اتحاد کامل بود و فداکاری از برای وطن، و قرض گرفتن  
از زردشتیان بمبی که حاضر بودند بشروط مقبوله، و تدارک جیش  
بهر زودی که ممکن باشد، و تمسک باذیال مجتهدین کبار خصوصاً  
جناب ملا محمد کاظم خراسانی که از وطن پرستهای حقیقی و  
عقلای دور بین است تا ایشان حتماً بقبایل جنوب مثل قشقائی تلگراف  
کنند که چون اغتشاش بهانهٔ باجنبی میدهد و حتماً باعث مداخلهٔ  
انگلیس می‌شود یعنی که يك بلای تازهٔ بر بلاهای سابق افزوده  
می‌شود لهذا درین موقع هر کس دزدی و راهزنی کند و سبب  
اغتشاش شود کافر و دشمن اسلام و استقلال ایران است، افسوس  
که از قراری که میرزا اسدالله خان میگوید انقلابیون برخلاف  
مجتهدین کار میکنند و ارمنیهای دشناک در امور داخل شده‌اند  
و حرف سوسیالیزم و غیره در میان آورده‌اند و نمی‌بینند که اگر  
خود ایران نباشد نه سوسیالیزم می‌شود و نه چیز دیگر بغیر از ذلت  
و خواری و بندگی و تحمل طوق اجانب، بد بختانه هیچ اتحاد  
کلام نیست و چارهٔ نمانده است.

فقلت من التعجب لیت شعری

ایقناظ امیة ام نیام

از کثرت حزن حالتی ندارم بیش ازین بنویسم و مخلص خود

خیال داشتم جرأت نموده بنجف اشرف بجناب ملا محمد کاظم عریضه بنویسم و مراتب امور را معروض دارم ولی یأس بطوری غالب شده است که عزم من بر چیزی قرار نمیگیرد».

باز در همان زمینه در همان اوقات می نویسد: «شکی نیست که قلوب مردم از رفتار مبهم وزارت خارجه در اینجا خیلی مضطرب است و یقین دارم که بعد از نه روز دیگر که پارلمان جمع خواهد شد خیلی قیل و قال و سؤال و جواب خواهد بود، ولی قوت ظلم دین دنیا خیلی است گاهی می ترسم که عدل و حب حریت کم کم نادرتر از کبریت احمر شده است و شکی نیست که بیشتر این تعدیات از تحریکات «مالیون» (۳) است که همیشه حاضرند زر سرخ بخون مردم بخرند و نه از خدا می ترسند و نه از آه مظلومان، ای کاشکه میتوانستم ازین عالم سیاسیات رهائی یابم و در عالم معانی و افکار و روحانیات آرام بگیرم، حالا دو سه سال است بواسطه اوضاع ایران مثل حالت نزع از برای من حاصل شده است».

(۲) Financiers

## تصحیح

در مقاله راجع به براون در شماره گذشته یکی دو غلط در حین طبع روی داده است که از قرار ذیل باید تصحیح شود:  
ص ۱۴۵ س ۸ بآخر، «برای شما» غلط و «تا برای شما» صحیح است.  
ص ۱۴۶ س ۸، خط افقی زیر دو کلمه اول بکلی زیادی است.  
ص ۱۵۴ تمام سطر ۱۱ و ۱۲ در این صفحه بکلی زیادی و مکرر است باید برداشته شود.  
ص ۱۵۵، تمام سطر ۱۴ بکلی مکرر و زیادی است.

## خزاین حکمت

وظیفه و محبت

نمیخواهم حتی نمیخواهم در بهشت زنده بشوم اما من سعادت انسانها را می خواهم، من می خواهم آنها را که گمراه شده اند براه بیاورم و آنها را که در تاریکی نادانی بسر می برند روشنند بسازم و از روی زمین همه درد و اضطرابها را برانم.

«یکی از پیروان چینی بودا»

هرگاه کسیکه نیکی میکند با نتیجه آن خود را مشغول نسازد آنوقت حس غضب و خودخواهی در قلب او خاموش می شود.

«بودا»

اکرم حقیقی چیست؟ آن است که در مقابل آن منتظر هیچ مکافاتی نشویم.

«بودا»

شما فضیلت خودتانرا آقدر

وظیفه را در درجه اول باید شمرد و ثمره را که از آن باید چید در درجه دوم.

«کونفوسیوس حکیم چینی»

فضیلت هر قدر هم در خوش بختی ما تأثیری نبخشد باز شایسته این است که ما پی آن برویم و در دست آوردن آن زحمت بکشیم.

«ارسطو»

عدالت را باید بجا آورد بدون آنکه منتظر يك مكافات شد.

«سه نك»

از اجرای عدالت منتظر مكافات شدن منتها درجه بی عدالتی است.

«سیرون»

بزرگترین کمال برای مرد عبادت است از اینکه وظیفه را برای خاطر وظیفه بجا بیاورد.

«کانت»

من هیچ مکافاتی از خدا

دوست می‌دارید که يك مادر بچه خود را. اما هرگز شنیده اید که يك مادر از محبت خود به فرزند خویش مکافاتى بخواهد؟

« نیچه - آلمانی »

احسان کننده حقیقی مانند درخت رز میباشد که پس از دادن انگوری که عمل آورده است چیزی نمیخواهد چه از این خوشنود است که این میوه مخصوص بخود را پرورده است.

« مارك اورهه »

مردی گناهکار برای کفاره گناه‌های خود محکوم شده بود که مدتی در شکل دیو در گوشه جهنم بسر برد. سالها به اصلاح نفس خود کوشید و یقین کرد که دیگر حس خود پرستی و منیت که ریشه بدبختی هاست در او بکلی مرده است. از «بودا» درخواست کرد که

او را از جهنم بیرون آورد. بودا ریسمانی آویخت و او آن ریسمان را گرفته بالا می‌آمد، در وسط راه دید که گناهکاران دیگر چنان بدان ریسمان آویخته‌اند که کم مانده است ریسمان پاره شود. به خشم فریاد زد که «ریسمان مرا رها کنید» فوری ریسمان بریده شد و او هم به ته جهنم افتاد و در همان حین صدای بودا را شنید که میگفت:

« تو هنوز مستحق نجات از جهنم نشده زیرا هنوز در دل تو يك اثر از خودپرستی باقی مانده که عبارت از نجات دادن نفس خودت است و تو آنرا بنجات دیگران مقدم داشتی و لذا باید بکوشی تا آن آرزو را هم بکشی آنوقت بساحل نجات می‌توانی برسی! »

« تولستوی »

هر کس شماره‌های ۱ - ۳ سال سیم را با اداره بفرستد بهر يك شماره يك نسخه از انتشارات ایران‌شهر مجاناً ارسال می‌شود.

## قسمت اجتماعی

### مدنیت و مفهوم صحیح آن

بقلم دکتر رضا توفیق فیلسوف

بقیه از شماره قبل

خطهٔ عراق و موصل عصرها در زیر ادارهٔ ترك بود؛ حکومت عثمانی که دائماً فقیر و محتاج بوده و از این روی از تشوشات اداری و سیاسی رهایاب نشده بوده است، از آن منابع نقت نتوانست استفاده بکند. زیرا استثمار آن ثروت طبیعی محتاج بشرائط گوناگون بود. ترکیه علمای متخصص و سرمایهٔ نقدی و معرفت اداره نداشت. دولت عثمانی دائماً زیر بار دیون پیچیده و نالان ماند و از اسباب معیشت، جز از محاربه چیزی ندیده و ندانسته بود. مع هذا خیردار بود که در زیر پایش خزینهٔ بی‌مثل و بی‌مانند مدفون است.

مدتی است که علمای اروپا طبیعت آن اراضی و امثالش را از نظر تفتیش گذرانیده‌اند و برای تحقیق قیمتش خیلی صرف همت نموده‌اند. در مملکت ایران هم مدت مدید جولان کردند و بتحقیقات علمی مشغول شدند؛ تا آخر کار کشف کردند که تمام اراضی مازندران که در جنوب دریای خزر واقع است سر تا سر کان ذغال و منبع نقت است. افسوس که ایرانیان هم از این ثروت بیگران نتوانستند استفاده بکنند. زیرا در ایران متصرفین و متشرعین و علمای دین و شعرا بی حد و حساب است ولی فرد واحد نیست که در علم طبقات الارض و در معرفت کشف معادن و در علم

کیمیای جدید و در قابلیت تأسیس و اداره شرکت‌های تجاری و اقتصادی بمرتبه بالای اختصاص رسیده و هم‌عیار رجال غرب شده باشد. اگر موجود بودی هم يك شرکت وطنی تأسیس کردن آسان نبود. زیرا ایران چندان سرمایه نقدی ندارد و بدون استقراض از اجانب نتواند که آن سرمایه عظیم را پیدا بکند. اجانب برای چنین کارهای سودمند پول می‌دهند بشرط آنکه ارکان اداره و مهندسين از ایشان و امر اداره در دستشان باید باشد.

بنا بر این، فقدان علم و قابلیت اداره، فقدان سرمایه نقدی برای ایران هم از اهم اسباب خسران بود. مع ما فيه خاك ایران که دینه‌ها و خزینه‌ها دارد در سینه‌اش، مملکتی بسیار قیمت‌دار و ذی ثروت است در نظر مدنیت حاضر!...

این مثال درس عبرت است و جواب است بر ادعای محافظه کلران شرق که علوم جدید را دائماً استخفاف می‌کنند، زیرا آن علوم زغال و نفت و طبقات ارضیه و سائر اشیای خسیسه را موضوع بحث کرده بتدقیقش اقدام نام مینماید. در نظرشان علم کیمیا همه مواد خسیسه را به زر تحویل کردن است. علم نجوم عبارت از کهکبات است؛ و سایر علوم شریفه را میداند چون علم جفر اعظم و علم القرطاسی و علم خواص و علم دعوة الجن الی آخره! وقتا که مصاحبت ما اینجا پیوسته شود، باید ارجاع نظر بکنیم بدان تعبیر که ما را رنجانده بود. حالا معنی حقیقی «پسمانده» را بهتر ادراك میکنیم و مجبور اعتراف می‌شویم که حقیقتاً مدنیت ما قدیم است و با ترقیات و معلومات حاضره معاصر نیست. این مدنیت ما در شکل قرون وسطی متحجر شده و چنان مانده است، یعنی نسبتاً بدور حاضر حقیقتاً پسمانده است. شك نیست — و این دعوی بآسانی قابل اثبات است که — میان مدنیت ما و غرب اقلاً

هزار سال فاصله ترقی نمایان است. اگر نخواهیم که چون مستحاثات حیوانات قبل الطوفان (۱) در حوض ذلت و پیهوشی بمانیم، باید عزم و همت کنیم تا اسباب ترقی را فراهم داشته با مدنیت حاضر معاصر بشویم و الا دیگر طریق نجات و نجات نیست.

در مقدمه این مقاله ایضاح کرده بودم که حس محافظه‌کاری هم از اسباب موازنه حیات اجتماعی و سیاسی است. بلی شك ندارم؛ ولی باید بدانیم که معنی صحیح محافظه‌کاری همان تمسك بوسایط بی‌فایده و تعصب مرده پسنده نیست. محافظه‌کاری — خصوصاً در نظر اهل شرق — باید منحصر باشد به محافظه حیات اجتماعی و استقلال سیاسی؛ نه بمحافظه عادات و اعتقادات مضره!..

ممکن است که يك دستور عملی موزع عرض بکنیم تا در عزم تجدد و ترقی، ما را راهبر امین باشد.

اولاً: [هر چیز که به اعتقادات و عادات مستحسنه ما وجهاً من الوجوه قبول ندارد و بمنافع انسانیت خادم باشد باید بدون اعتراض و تعصب و مناقشه قبول و استعمال بکنیم.]

علوم جدید که اکمل وسائط فوز و نجات است در جنگ حیات، هیچ با دین و آیین و با حسیات و ذوق ملی ربطی ندارد و قضیه بدیهی است. بناءً علیه باید تماماً و عیناً این علوم را از اروپا اخذ و به اولاد وطن تعلیم بکنیم و از معلومات باطله و افکار عاطله قرون وسطی رهایاب و ابدیاً وارسته شویم. ثانیاً: [در مهمه ذوق و اسلوب و در مسئله صنایع نفیسه باید قدری محافظه‌کار و به ذوق ملی خود رعایت‌کار باشیم.]

زیرا ذوق ما جلوه روح ملی ما است؛ و اختلاف ذوق اگر به مرتبه ضلالت و سفاقت رسیده نباشد مضر حیات و داعی فلاکت نیست. ولی اصول و قوانین صنعت قیسه اساساً یکیست و با خصوصیت ملیه علاقه‌ای ندارد. باید درین خصوص هم اصول اروپا را قبول بکنیم، زیرا شك نیست که اصولشان از اصول قدیم ما بهتر و برتر است.]

باید این قضیه را شرح کنم تا قارئین گرام بفهمند که مرادم چه بود. بدیهی است که آثار قیسه صنعت ممتاز باسلوب شخصی و موافق به ذوق ملی میباشد. از دو تصویر، از دو قالیچه، از دو کاسه بلور و از دو مسجد، فوراً میتوانیم دانست که کدامین اثر ایرانی است. حتی متخصصین یقیناً میدانند و میگویند که این قالیچه شیرازی و آن دیگری کرمانی است؛ این کاسه فغفور چینی است و آن دیگر کاشی است. و بدیهی است در انظر عوام هم که مسجد مشهور صفاهان فرقی عظیم با جامع سلطان سلیمان نشان میدهد این فرق در اسلوب معماری آن دو جامع (شریف پدیدار است و آن اسالیب نماینده ذوق ملی ایران و عثمانیان میباشد. و میانه این دو جامع شریف و معابد قدیم یونان فرق اسلوب چندان عظیم و ظاهر است که مجال قیاس نیست.

باید این اسلوب خاص ملی را نگاهداشت و اکمال کرد و آراست. ولی جهت فنی معماری فرق ملیت ندارد. مبنی بر هندسه و علوم است. هندسه و علوم هرگز تواند یونانی یا انگلیسی باشد. رنگ تمایز ملیت ندارد. تصویرهای رنگین ایرانی بسیار خوب است و با کمال صدق و صفوت نماینده ذوق قدیم ایرانی است. ولی از جهت فنی خیلی قصور دارد. از تناسب محروم

است و مناظر ندارد. مثلاً در يك اندام اشخاص و اندام سرو و چنار فرق ندارد. تصویرهای ژاپون و چین هم ازین قصور تماماً سالم و مبرا نیست. این قصور مختص است به تصاویر آسیائی و باید آنها تصحیح کرد و اصول اروپا صحیح است. و قس علی البواقی.

تالاً: [هر چیز، هر فکر، هر ظن، هر اعتقاد و هر عادت

که بصحت جسمانی و روحانی ما مضر است و مضرش مجرب، باید فوری ترك و منع کرد؛ و لو محکم و یا منصوص شده باشد.]

هیچ شك ندارم و به یقین میدانم که ما چندین افکار و عادات و ظنون و اعتقادات داریم که قاتل صحت جسمانی و معنوی ما است. اقللاً ماحی سعادت و داعی مصیبت ماست. از بنگ و باده و حشیش و تریاک سخن نخواهم راند. این مصیبتها بنزد همه کس معلوم و مسلم است. ولی بعضی عادات محکمه داریم که از سبب جهل نمی توانیم مضرانشان را بر صحت خود تقدیر بکنیم. مثلاً همیشه از يك بشقاب با دستمان خوراک میخوریم و يك قدح استعمال می کنیم و در حوضی که استحمام و وضو میکنیم، آبش را هم میخوریم و نمیدانیم که بسبب این لاقیدی اکثر امراض مدهشه از یکی بدبگران سراپت میکند و تمام خلق را استیلا مینماید. شك نیست که از علم حفظ الصحه و قواعدش خبردار نیستیم؛ زیرا این يك علم جدیدی است و مبنی بر علم میکروب (۲)؛ از این سبب اکثر بلاد شرق تشهیر گاه امراض ساری است و این سفالت مانع بهبودی ما است و اصلاحش محتاج است به تشکیلات جدیدة بلدیة و تصفیة میاه و ترتیب مجاری و قیوة و این همه محتاج است



به علم و به ثروت عظیم!... کذلک عادت‌های دیگر داریم که خیلی بد و مضر و چرکین است: فرزندان و دختران خود را هنوز در زمان صباوتشان با یکدیگر تزویج می‌کنیم. و برای ترتیب مجلس ولیمه، برتر از طاقت خود خرج ثروت و سامان می‌کنیم. این هم عادت‌های مضر و تماماً شرقی است و یادگار قرون وسطی می‌باشد. خانواده‌ها را فقیر و سفیل میگرداند. اولاً تزویج اطفال با یکدیگر خطائی است بل گناهی است بزرگ و این عادت سیئه سبب تردی (۳) جنس و تناقص قوس ماست. باید آنرا قانوناً منع کرد. تعدد زوجات هم منبع فساد عائله است و باعث حقارت مادران و دختران شرق. اگر مادر و دختر حیثیت و حقوق ندارند، جمعیت تام و آهنگ حیاتش بردوام نمی‌باشد و تربیت اولاد که اهم مسائل است مهمل میماند. در زمان قدیم، ایرانیان، مادر را بسیار احترام کردند و زنان با مردان حقوق متساویه داشتند در خصوص تأمین حقوق و رعایت مادر و حرمت عائله، مذهب ایران قدیم نمونهٔ مدنیت و مرتبهٔ بالای تربیت و ادب اجتماعی است. یکی از معاصرین ما و از علمای انگلیس که تاریخ قدیم ایران را جداً تدقیق و در بارهٔ این خدمت صرف عمر کرده بود، در این بحث میگوید که در زمان پیشین زن ایرانی بیشتر از زن انگلیسی امروز محترم بودی؛ و حقوق و آزادی داشتی. هیچ شك نیست که این دعوی صحیح است. یکی از لوازم مدنیت و شروط نجات هم رعایت حقوق نسوان و تربیت فرزندان و دختران است. حیات عائله بدون این شرائط کامل نباشد و اگر عائله مضبوط و مسعود و محترم نیست ممکن نیست که رجال بزرگ و فداکار و خوب سرشت در گهوارهٔ آن عائله پیدا شود؛ اهل شرق پیش از

همه چیز محتاج بچنان رجال هستند. اگر بیشتر از این تطویل کلام کنم این بحث بختام نرسد. خلاصهٔ کلام این است که حس محافظه‌کاری ما منحصر بنگاه داشتن زندگی ما و منافع ما باید باشد. و ازین همه ملاحظات این یکی را یاد داشتن کافی است که از همهٔ عادات سقیمه و افکار باطله و معاملات مکروهه دست و پا کشیدن و قطع رابطه کردن اولین شرط اسلامیت است؛ و به کافهٔ اسباب نجات و ترقی توسل کردن اولین خطوهٔ ترقی و تمدن است. امیدوارم که این ملاحظات مخلصانه در نزد جوانان ایران مقبول خواهد شد، زیرا بامید خدمت ایران و ایرانیان ملهم شده است.

عمان — ۲۸ کانون ثانی ۱۹۲۶ — رضا توفیق

## تدقیقات ادبی

### زبان فارسی در هند

بقلم فاضل و شاعر هندی سید محمد هادی مجهلی شهری  
بقیه از شمارهٔ پیش

مصنف فرهنگ جهانگیری چون کتاب مزبور را پیش جهانگیر هدیه نمود سلطان از او خیلی قدردانی نموده مینگارد: «میر عضدالدوله از آگره آمده ملازمت نمود، فرهنگی که در لغت ترتیب داده به نظر درآورد. الحق محنت بسیار کشیده و خوب پیروی ساخته و جمیع لغات را از اشعار علماء قدما مستشهد آورده دین فن کتابی مثل این نمی‌باشد.»

وقتی شاعری قصیده ساخته پیش او تقدیم نمود مصرع اول مطلع همچو بود: «ای تاج دولت بر سرت از ابتدا تا انتها». جهانگیر پرسید عروض را میدانی گفت نه. گفت خوب است و الا الآن برای قتل تو حکم می‌کردم. از آن بعد مصرع را تقطیع نموده او را بفهماند که رکن تائیش همچو میباشد: «لت بر سرت» و این خیلی بی ادبی است. (لات در اردو که قریب تر به لت است بمعنی لگد مستعمل است)

درین هنگام شاعری که مئی تخلص میکرد از خانواده باده فروشان بود در دربار شاهان مغلیه خدمت فراشگری بهمین خانواده تعلق میداشت. مئی توسط نور جهان و بتقریب شاعری خواهش کرد که دخالتی در دربار شاهی پیدا بکند ولی جهانگیر گفت این آدمها خدمت فراشی را بهتر بجا می‌آورند با شاعری چه سر و کاری را میدارند. ولی بالاخره پاس خاطر نور جهان باحضارش رضا داده مئی این شعر را برایش خواند:

مئی بگریه سری دارد ای نصیحت‌گر

کناره گیر که امروز روز طوفان است

جهانگیر گفت می‌بینید همان ذوق پیشه خودش را شرح میدهد. این همه پیشرفتها در ادبیت ازین جهت رخ داده که خود سلاطین نکته‌سنج و بالغ نظر بودند و الا هیچگونه طمع بولی نمی‌توانست همچو تشویقات فوق‌العادتی را عهده‌دار بشود. در ایالت دکن، شهر بیجاپور بنا بقدردانیهای ابراهیم عادل شاه خودش را از قطعه ایران نشان میداد. ظهوری و ملک قمی پیش او استخدام داشتند و اکبر هم باین سطوت و جبروت نمی‌توانست این شعرا را در جانب خودش مجذوب نماید. همین مرحمتهای بی‌اندازه بوده که شعرای ایرانی پیخودانه در پیش فرمانروایان هند مجذوب

می‌شدند چنانکه از اشعار ذیل تراوش می‌کند:

[میرزا صائب]

همچو عزم سفر هند که در هر دل هست  
رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست

[ابو طالب کلیم]

اسیر هندی و زین رفتن بیجا پشیمانم  
کجا خواهد رساند پرفشانی مرغ بسمل را

بایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان

پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را  
ز شوق هند زانسان چشم حسرت بر قضا دارم

که روهم گر براه آرم نمی‌بینم مقابل را

[علی قلی سلیم]

نیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال  
تا نیامد سوی هندوستان حنا رنگین نشد

[دانش مشهدی]

راه دور هند پابست وطن دارد مرا

چون حنا شب در میان رفتن بهندستان خوش است  
جامی هم قصائد خودش را بهندستان می‌فرستاد چنانکه

خودش گوید:

جامی اشعار دل‌اوز تو جنسی است لطیف

بودش از حسن بود وز سر معنی تارش

همره قافله هند روان کن که رسد

شرف عز قبول از ملک التجارش

علی قلی کمره قصیده در مدح فیضی سروده می‌گوید:

مرا افکند در نظم امورم پرتو فیضی

ابو الفیض آن گزین اکبر و شیخ کبیر من علاوه بر سلاطین و شاهزادگان در هند عمومی امرا هم بهره‌ها از سخن فهمی و قدردانی اهل فضل میداشتند و ابو الفتح گیلانی و عبدالرحیم خانخانان بافاق همدیگر باب اکدمی (بیت العلماء) را تأسیس نموده بودند که وجودش برای شعرا و ادب خواهان اسباب سرمشق و ترقی میگردید. ابو الفتح در یکی از مکتوباتش بخانخانان همچو مرقوم میدارد: «قصائدی که یاران آنجا گفته بودند بشعرا اینجا فرموده شد. بنام نامی شما هرگاه باتمام میرسد بملازمت فرستاده خواهد شد. ملا عرفی و ملا حیاتی بسیار ترقی کرده‌اند.»

عبدالباقی در مآثر رحیمی همچو مینگارد: «اکثری از اعیان دولت و ارکان سلطنت پادشاه مرحوم (اکبر) دست گرفته و تربیت کرده‌وی (حکیم ابو الفتح) اند و هر که تازه از ولایت آمده بندگی و مصاحبت ایشان اختیار می‌نموده چنانچه خواجه حسین ثنائی و میرزا قلی میلی و عرفی شیرازی و حیاتی گیلانی و سایر مستعدان در خدمت او بوده‌اند». در جای دیگر در همین کتاب مرقوم است: «و مستعدان و شعرسنان این زمان در میانه شعرا مستحسن است و شیخ فیضی و مولانا عرشی شیرازی و غیره بآن روش حرف زده‌اند باشاره و تعلیم ایشان (حکیم ابو الفتح) بوده». خانخانان در شهر احمد آباد يك کتابخانه مهمی برپا ساخت و آنرا از کتابهای پر قیمت راجع بهر فن مملو نمود. يك وضع مخصوصی که این کتابخانه داشت این بود که دیوانهای تمام شعرای دربار که با قلم خودشان مرقوم شده در آن پیدا بود.

رسمی قلندر یکی از دراویش و شعرای ایرانی بوده. در يك قصیده خود از آن جدیت که خانخانان در باب تربیت شعر

و شعرا بخرج داده بود اعتراف می‌نماید:  
 ز یمن مدح تو آن نکته سنج شیرازی (عرفی)  
 رسید صیت کلامش به‌روم از خاور  
 بطرز تازه ز مدح تو آشنا گردید  
 چو روی خوب که یابد ز ماشطه زهور  
 ز فیض نام تو فیضی گرفت چون خسرو  
 بتیغ هندی اقلیم سبع را یکسر  
 ز ریزه چینی خوانت نظیری شاعر  
 رسیده است بجائی که شاعران دگر  
 کنند بهر مدیحتش قصیده انشا  
 که خون رشک چکد از دل سخن پرور  
 سواد شعر شکبوی چو کحل اصفهان  
 به تحفه سوی خراسان برند اهل نظر  
 حدیث نوعی و کفوی بیان چه سازم من  
 چو زنده‌اند بمدح تو تا دم محشر  
 ز نعمت تو بنوعی رسید آن مایه  
 که یافت میر معزی ز نعمت سنجر

خانخانان تا اندازه که سخن سنج بوده اگر بشاعری راه انداختی یکی از سرآمد شعرای عالم بودی. در زمینه (چنداست پنداست) جمله‌گی شعرای شهیر طبع آزمائی نمودند. غزل نظیری و خانخانان در ذیل بالمقابل درج می‌شود. خواننده میتواند اندازه گیرد که از حیث رقت، تازگی، سلاست و برجستگی کلام خانخانان چه پایه را میدارد.

## خانخانان

شمار شوق ندانسته‌ام که تا چند است  
جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است  
بکیش صدق و صفاحرف عهدبیکار است  
نگاه اهل محبت تمام سوگند است  
نه دام دانم و نی دانه این قدر دانم  
که پای تابسرش هرچه هست در بنداست  
مرا فروخت محبت ولی ندانستم  
که مشتری چه کسست و بهای من چندست  
ادای حق محبت عنایتی است ز دوست  
وگر نه خاطر عاشق بهیچ خرسند است  
از آن خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم  
که اندکی به اداهای عشق مانند است

## نظیری

بحرف اهل غرض قرب و بعد ما بنداست  
دل شکسته ما را هزار پیوند است  
از آن دم که بحسرت فکنده دیدن او  
نگه بگوشه چشم هنوز در بند است  
نظر دلبر نشد تا مره به پیش آمد  
حجاب اگر یرگاہ است کوه الوند است  
دو چشم ساکن بیت‌الزین بمن گرید  
که من اسیر بمعشوقم او بفرزند است  
دراز دستی حسن که گل بچشم ریخت  
که تا بدانم از جیب در شکر خنداست  
بکینه جوئی افلاک عشق می بازم  
که هر که دشمن باشد بدوست مانند است  
نظیری از تو بجان کندن است لب بگشای  
باین قدر که بگوئی بمیر خرسند است

عرفی در یکی از قصیده‌های خودش در باب ذوق خانخانان  
می گوید:

سخن شناسا دیدی و دیده باشی هم

علو پایه من در مقام سجبانی

فلان مری و من تربیت پذیر این بس

ز فضل خود چه زخم لافهای طولانی

خلاصه آنچه تا کنون بقلم رفت پاره از آن است که ادبیات  
فارسی در عهد شاهان مغلیه پیشرفت نموده و الا برای نقل شرحش  
یک دفتر می‌تواند کفایت بکند.

ادبیات فارسی در عهد اکبر و جهانگیر تا اندازه پیشرفت  
نموده بود که گمان میرفت که در آئینه قریب زبان مادری هندیها  
اساساً فارسی می‌شود و ایالت‌های کوچکی هم که تحت دولت

مرکزیه حکمرانی میکردند با همین زبان بستگی خودشان را  
اعتراف می‌نمودند. چنانچه سواد عرضداشت‌های راجه‌ها و فرامین  
و دستخط‌های دولتی که عصاراً یافت می‌شود در زبان پارسی بقلم  
رفته قهوذش را خیلی ثابت و مسلم نشان میدهد.

از واقعاتی که در فوق بقلم رفت يك نفر می‌تواند از خود  
سؤال نماید که در صورتیکه این همه عرفا در هند مشغول به پیش  
رفته‌های ادبی بودند چه آثاری نیست که برای معارف پروران عالم  
پیدا نمی‌تواند بشود ولی متأسفانه می‌گوییم که صورت حال ابداً  
همچو نمی‌باشد و جز چند دیوانها از دو سه شعرای مزبور و  
چند کتابهای در شر هیچگونه آثاری برای محصل پیدا نیست.  
در خیال بنده فقدان مزبور از چند جهات رخ داده که ذیلاً  
درج می‌نمایم:

(۱) — بستگی زیاد شاهان مغلیه با هندوها و زبانشان بر

اثر ازدواج با زنهای هندو و رواداری با پیشرفتهای ملی و  
مذهبی و لسان آنها.

(۲) — صرف توجه دولت از پیشرفتهای علمی بنا به خانه  
جنگی‌های متوالی.

(۳) — تولید احساس محافظه آثار علمی و لسانی خودشان  
بین هندوها.

(۴) — عدم وجود چاپخانه‌ها و وسایل انتشار علمی در هر  
نقاط هند.

علاوه بر این در همین بین يك زبان جدید که بعد بنام اردو  
موسوم گ دید سر زده لطمه سختی بتشویقات مردم با زبان فارسی  
وارد آورد. چون زبان مزبور بدو بایستگاه قشون دولتی که  
افرادش زبانهای مختلفه را دارا بودند و برای فهم و تفهیم مطالب

همدیگر در يك وقت لغت‌های مختلفه را استعمال مینمودند متولد شده باسم اردو موسوم گردید. همین زبان کم کم قدم از دائره محدودش بیرون گذارده خانواده‌های عمومی مردم و بعد دولتی را استیلا نمود. نتیجه‌اش این شد که زبان فارسی از وضع زبان فامیلی افتاده خودش را فقط بکاغذهای ادارات محصور نمود و از شروع دولت انگلیس این حالت را هم گم کرده ریشه‌اش برای دوام کنده گردید.

چنانکه در فوق ذکر شد اگر چه تا شروع دولت انگلیس فارسی از وضع زبان فامیلی افتاده بود ولی مسلمانان بستگی خود را مسئول می‌شمردند ولی از هنگامی که زبان رسمی و ادارتی اردو گردید و محصلان در صدد تحصیل زبان انگلیسی آمدند فارسی صورت کلاسیک را اختیار کرده همه اهمیتش را بیاد داد. علاوه بر این چون اردو بیشتر الفاظ از عربی و پارسی میدارد هندوها درین فکر افتادند که در جای آن هندی را که اساساً اردو بوده ولی در جای الفاظ از عربی و پارسی الفاظ از سانسکریت و بهاشامی داشت در محل اجرا و استعمال گذارند. اینطور يك نوع رقابتی بین هندی و اردو رخ داده اسلامیان هر نوع جدیت و فعالیت معارف‌پورانه خودشان را در راه ابقای اردو صرف نمودند و این هم یکی از اسباب بوده که بستگی‌شان با پارسی رو بانحطاط گذارد. اگر چه این تصادفات بکار اردو خورده برای پیشرفت آن يك واسطه فوق‌العاده تولید نمود تا اندازه که حیدرآباد هم که يك ایالت مهمه اسلامی میباشد و از حیث وسعت ارضی با مملکت آلمان برابری میکند اهمیتش را مسلم داشته يك باب «یونیورسیتیه» بر پا ساخت که واسطه تعلیم و تدریس را اردو میدارد و عده کثیری را از عرفای عصری مأمور نمود

که از زبانهای خارجه ترجمه نموده بر دارائی آن یفزایند. چنانچه بر حسب توجه و جدیت دولتی زبان مزبور تا حد اقصی پیش رفت نموده بعید نیست که در ظرف چند مدتی یکی از السنه مهمه عالم بشمار رود و بنده معتقدم که اگر ایرانیها این زبان را تحصیل نمایند و از کتابهایی که در این زبان ترجمه شده استفاده بکنند می‌تواند بواسطه آسانتری پارسی را مستفید سازند، زیرا که بنا به اشتراك الفاظ علمی ترجمه از اردو در مقابل از زبانهای اروپائی آسانتر میتواند بشود. عرفا که برای پیشرفت اردو از طرف دولت حیدرآباد استخدام شده يك قاموسی را که بطور اختراع از زبان عربی ترجمه‌های لغات مشکل فنی و اقتصادی اروپائیان را میدارد تألیف نموده‌اند و چون مأخذ همچو لغات مخترعه تماماً عربی است پارسی زبانان هم میتوانند همان الفاظ را عیناً و اساساً بمحل استعمال گذارده پارسی را از دست برد الفاظ بی‌آهنگ خارجیان که در کتابها و مقاله‌های کنونی ایرانی دخل یافته جلوه نمائی می‌کنند جلوگیری نمایند.

درین موقع باید گوشزد خواننده نمایم که اگر عصراً ذره از زبان پارسی بین اسلامیان هند باقی مانده پردازش کاملاً بر اسلوب پارسی قدیم می‌باشد و دروس محصلان خانگی و هم یونیورسیتی‌ها بغیر از آن کتابها نمی‌باشد که قرنهای گذشته تألیف و تصنیف شده بود. یکی از هزار هم بنظر نمی‌آید که بر لغات و مصطلحات کنونی ایرانیها وقوفی داشته باشد.

بنده متأسفانه میگویم که اگر چه تعداد ایرانیها در هند خیلی زیاد است و اگر ذره جدیت را بکار برند می‌تواند از حیث پارسی دانی محصلان را براه درستی بیندازند ولی هیچیک از آنها در صدد همچو افکار نمی‌آید. در همه نقاط هند يك مجله ادبی هم در پارسی

چاپ نمی‌شود که سبب تشویقات هندیها در باب پیشرفت ادبیت پارسی می‌تواند بشود. عجیتر اینکه آقایان زردشتی هم بستگی خودشان را با این زبان ابدأ ترك گفته يك نوع زبان مخصوصی که يك قطه هم از پارسی ندارد تولید نموده‌اند حتی آنکه بطور کلاسیک هم آن را یاد نمی‌گیرند.

بطور ختم این است تاریخ پیشرفت و زوال ادبیت پارسی در هند که در فوق بتذکره رسید.

علیگده — سید محمد هادی مجهلی شهری

#### تقاضای مخصوص

چون در نظر داریم شرح حال شهید ترقی و آزادی ایران، مرحوم کلنل محمد تقی خان را هم عنقریب بچاپ برسانیم از اشخاصی که آشنائی نزدیک با ایشان داشته‌اند تقاضا می‌کنیم که آنچه در باره زندگی و افکار و اقدامات آن مرحوم میداتند با عکسها و نوشته هائیکه از وی دارند برای ما بفرستند تا بنام خودشان درج کنیم.

از و کلائیکه حساب سال سیم مجله را هنوز پرداخته‌اند خواهشمندیم هر چه زودتر حساب خود را تفریغ کنند و اگر بجای وجه دوره سال سیم مجله را هم پس بفرستند با کمال امتنان قبول داریم.

## قیمت دبی

### نسخه خطی کتاب ابن فقیه

در مشهد

بقیه از شماره پیش

درین نسخه اسم خان صقالبه (بلغار) را که بخلیفه عباسی المقتدر مکتوب فرستاده «حسن بن بلطوار ملك الصقالبه» تسمیه کرده است. اما در وقتی که ابن فضلان در آنجا بوده خان آن عهد را المش بن شلکی و نام مسلمانیش را جعفر بن عبدالله ذکر کرده است در صورتیکه یاقوت نام او را «المس بن شلکی بلطوار» می‌نویسد.

بعضی قطه‌ها که از کتاب اقتباس و استتساخ کرده‌ایم بقرار ذیل است:

ورق ۱۹۸:

خوارزمیان درهم را طازجه می‌نامند. مکالمه اهالی جرجانیه برای گوش خوش آیند نیست. در نزدیک جرجانیه دهی هست باسم «اروکوا»، اما مردم آنجا «کرولیه» نامیده می‌شوند. حرف های آنها مانند صدای غوک (قوربغه) است. خوارزمیها نان را کند مینامند.

روز دوشنبه ۲ ماه ذیقعد سال ۳۰۹ از جرجانیه سفر کردیم. از اینجا بیرون آمده يك رباط که زمجان نام داشت وارد شدیم. از اینجا دیار ترك شروع میکند. يك منزل از آنجا دورتر به موضعی نزول کردیم که حجب نام داشت. بعد به بیابان دیار ترك

وارد شدیم. ۱۵ روز بعد يك كوه رسیدیم و از آنجا بقبیله غزیه آمدیم. همه اهل قبیله در زیر چادرهای نمدی بودند. هیچ دین ندارند. خدا را «یارب‌کار» یعنی اینطور و آنطور کار کن می گویند. و کارهای خود را به مشورت میگذارند. و احترام زیاد بشیوخ خود میکنند و از سخنان ایشان بیرون نمی شوند.

ورق ۲۰۰:

این غزها «یکخدا» میگویند یعنی بوحدت قائلند. و زنان آنها از مردهای خود و دیگران خود را نمی پوشانند اما جزای جرم زنا در میان آنان بسیار سخت است. عادت ذبح کردن حیوانات را نمی شناسند. بسر گوسفند آقندر میزنند تا بمیرد.

ورق ۲۰۱:

در این غزها (اوغوزها) عمل لواط نیست و جزای این جرم کشتن است. ولی در خوارزمیها این فعل شایع است حتی حکایتی نقل میکند که يك تاجر خوارزمی در میان اوغوزها این گناه را مرتکب شده محکوم بجزای مرگ گردیده فقط بدادن وجه کلی و بوساطت چندین واسطه جان سلامت برده است.

رئیس قبایل این محل «کوزرکین» نام دارد و خلف پادشاه ترك است. از پادشاهان اینها یکی را دیدیم که «کچوک ینال» نام داشت. او اول اسلام را قبول کرده بود، بعد مرتد شده به مجوسیت برگشته بود.

در کاروان ما پنج هزار انسان و سه هزار حیوان (مواشی) بود. در میان اوغوزها مراسم دفن از اینقرار است: اگر شخص توانگر بیمار شود اهل بیت او بنزدش نمیروند و يك چادر مخصوص برایش ساخته توی آن میگذارند اگر بمیرد و یا صحت یابد در همین چادر خواهد بود. اما اگر

شخص فقیر و بنده ناخوش شود او را در صحرا گذاشته کوچ می کنند و میروند. پس از مردن بیمار، يك جای بسیار بزرگ را مانند قبر میکنند، مرده را لباس می پوشانند و شمشیر می بندند و در قبر می نشاندند. بعضی از حیواناتی او را هم پهلوش میگذارند. پس از دفن بالای قبرش از خاک گنبد (قبره) می سازند. بعد، صد تا دوست حیوان کشته گوشت آنها را میخورند و کله آنها را با دمها و پوست های آنها بالای چوبها نصب کرده در آنجا میگذارند. باعتقاد ایشان مرده سوار این حیوانها شده به بهشت خواهد رفت. اگر مرده در حال حیات خود چند نفر را کشته است، صورت آن مقتولها را میکشند و بعقیده ایشان این مقتولها در بهشت خادمهای قاتل خودشان خواهند شد.

همه ترکهها، ریشههای خود را میکنند. اغلب اتفاق افتاد که مرد پیری را از آنها دیدم که ریش خود را کنده و فقط چیز کمی از آن در زنج گذاشته بود و در پوستین خود وقتی که انسان از دور میدید گمان میکرد بز است.

ورق ۲۰۲:

پادشاه ترکههای غزیه را «یغو» مینامند و هر کس باین قبیله پادشاهی کند باین نام نامیده می شود و بجانشین او «کوزرکین» میگویند و هر کس جای رئیس قبیله را بگیرد بدین نام نامیده می شود. بعد رئیس لشکر دارند که نام او اترك بن القطفان است. پدر این نیز زنده بود. در نزد او باز يك طرخان و يك ینال بود و طرخان بزرگتر و نجیب تر آنها ولی کور و شل بود. پس قطفان پدر اترك گفت به آنها که اینها (یعنی ایلچیان مقتدر) فرستادگان پادشاه عرب هستند نزد صهر بن المش بن شلکی.

اگر این قطفان بما معاونت نکرده بود این رئیسهای اوغوز

بما ضرر می‌رسانند، ما را غارت بلکه قتل میکردند. ولی این شیخ قطغان ما را معاونت کرد و ما را با امن براه انداخت.

ازین موضع داخل راه شده بنهر «بغندی» آمدیم و با (کلك) از روی آن گذشتیم. درینجا پیش قراولان باشگردها دیده شد. از آنجا بنهر جام آمده از آنجا هم نهرهای بزرگ جاختن، اذل، اردن، ارش، اختی و بنا را گذشتیم. بعد از آن بنزد قبیله بچناک رسیدیم. این بچناکها در حوالی موضعی که شبیه بدریاست که آب آن جاری نیست، سکنی دارند و اینها خیلی گندم گون بوده ریشه‌های خود را تراشیده‌اند و برخلاف اوغوزها بسیار حقیر هستند زیرا در اوغوزها توانگرانی که دارای ده هزار گوسفند باشند پیدا می‌شود.

از بچناکها گذشته بنهر «جج» [گویا جایق باشد] رسیدیم و این بزرگتر از همه نهرها بود که دیده بودیم و با سرعت زیاد جاری می‌شد. بعد از آن نهرهای جاخا، باجاغ، سمور، کباک، سوخ و کجلو را گذشته بمیان باشگردها رسیدیم و از اینها فوق العاده ترس داشتیم، زیرا اینها شریرترین ترکها و حریصترین آنها برای قتل بودند.

ورق ۲۰۳:

از میان باشگردها گذشته نهرهای جرمشان، اورن، اورم، یاساج، وتیع، بناسنه و جاوشین را عبور کردیم و میان هر یک از اینها دو تا سه چهار روز با کم و زیاد راه بود وقتی که يك شبانه روز به شهر ملك صقالبه که مقصد ما بود مسافت داشتیم، چهار روز پادشاه که در زیر دست او و برادران و اولاد او بودند باستقبال ما آمدند و با خود نان و گوشت و جاورس آورده بودند و وقتی که بدو فرسخی شهر رسیدیم خود ملك پیشواز آمد و همین که ما

را دید بزمن افتاده سجده شکر بجا آورد و در کف خود دراهمی داشت و آنها را بروی ما افشاند و برای ما چادرها نصب کرد و ورود ما بدانجا مصادف بود با روز یکشنبه ۱۲ ماه محرم سال سیصد و ده هجری و مسافت راه از جرجانیه تا این شهر هفتاد روز بود. (ازینجا بتفصیلاتی شروع می‌شود که در یاقوت مذکور است).

ورق ۲۰۴:

در خطبه جمعه اسم خان بلغار تا امروز چنین ذکر می‌شد: «اللهم اصلح بطوار ملك بلغار» و بعدها — چنانکه یاقوت ذکر کرده — موافق اسم المقتدر، تبدیل به جعفر بن عبدالله شد.

ورق ۲۰۸:

ملك، از رودیکه خلجه نامیده می‌شود بنهر جاوشین گذشت و دو ماه در آنجا رحل اقامت افکند و بعد کوچ داده بقومی که آنها را سوان (سوار) مینامیدند امر داد تا در خدمت او کوچ کنند ولی آنها امتناع کرده دو دسته شدند. يك دسته که با «خسه» (?) بود و این بر آنها حکمرانی داشت و اسم او «ورع» بود و ملك از پی آنها فرستاد... و دسته دیگر رئیسی داشت معروف به اسکل و این در اطاعت ملك بود جز اینکه قبول اسلام نکرده بود. وقتی که ایلچی ملك بدانها رسید از جانب او هراس کردند و جمیعاً پیش او آمدند و با او بنهر جاوشین که عرض آن پنج ذراع بیشتر نبود درآمدند.

ورق ۲۰۹:

پادشاه صقالبه پادشاه خزر خراجی میدهد که عبارت از يك پوست سمور است بعدد هر خانه و هر وقت از شهر خزر يك



کشتی بشهر صقالبه برسد، ملك سوار آن شده و هر چه در آن هست شمرده ده يك آنرا میگیرد و هر گاه طایفه روس و یا غیر آنها بدانجا آمدند و غلامانی آوردند ملك مختار است که از هر ده رأس يك رأس برای خود بردارد. و پسر پادشاه صقالبه در نزد پادشاه خزر در گرو است.

ورق ۲۱۲ کتاب بجهت نداشتن جلد قدری خراب شده است و در آنجا پس از تمام شدن بیان حالات روس با این جمله که در یاقوت هم هست خاتمه می‌یابد:

«اما ملك خزر که اسم او خاقان است فقط در هر چهار ماه یکبار برای تنزه بیرون می‌آید و او را خاقان بزرگ مینامند و بجانشین او خاقان به میگویند و این یکی لشکر را سرداری میکند و امور مملکت و جنگ را اداره میکند و پادشاهان کوچک باو اطاعت میکنند و هر روز بنزد خاقان بزرگ وارد شده کرنوش کرده اخبار مملکت را اظهار میکند و یا برهنه باید وارد شود و در دست خود چوبی دارد و همین که رسم سلام را بجا آورد آن چوب را در جلوی او می‌سوزاند و پس از فراغت از این کار در طرف راست پادشاه روی تخت می‌نشیند و جانشین او را کندر خاقان میگویند.»

مجله ایران‌شهر فقط در طهران تك فروشی می‌شود. طالبین به کتابخانه کاوه و کتابخانه طهران رجوع کنند.

## جهان‌نمان

### انتخاب شوهر

يك فصل از كتاب «دانستنی‌های زنان جوان» تألیف خانم ا. ف. «دریک»  
Mrs. Emma F. Angel Drake دکتر در طب و پرفسور فن قانبلگی در آمریکا.  
ترجمه آقای ذبیح‌الله قربان محصل دارالفنون آمریکائی بیروت.

این کتاب که بسیار مفید میباشد در جزو انتشارات ایران‌شهر برای چاپ حاضر است و هر وقت یک نفر از ارباب همت ککی به بخارج چاپ آن کند شروع بطبع خواهد شد.

هر دختر باهوشی باید قبل از اینکه بحد بلوغ برسد نزد خود فکر کند که آیا آن شوهری که در آتیه باید داشته باشد صاحب چه کمالات و اخلاقی باید باشد یعنی در مواقعی که یکی از رفقا و یا اقربای او عروسی می‌شود آن دختر عاقل باید اخلاق آن داماد را با سلیقه خود مقایسه کند و خود را در محل آن دوستش فرض کرده مشاهده کند که این شوهر را قبول خواهد کرد و آیا چه معایب در او می‌بیند که سزاوار شوهری نیست. باین رویه تمام حالات و عادات و صفاتی که مایل است شوهر او داشته باشد در نزد خود مجسم کرده که در موقع لزوم یعنی وقتی که میخواهد يك نفر سهیم و شریک در حیات خود انتخاب نماید معطلی نداشته با يك افکار باز پر تجربه شوهر خود را انتخاب نماید.

«جیمز لن‌آلن» مینویسد: «کمالاتی مطلوب (ایده‌آل) ما بر دو قسم است. قسم اول آن افکار و خیالات عالی است که برای تهیه بهترین آتیه برای خودمان تصور کرده و برای نیل بآن مقاصد سعی و کوشش می‌کنیم. این قسم اول مثل چراغهای بزرگی است که در بالای برجهای بلند برای هدایت کشتی‌ها ساخته شده است. از این قسم چراغها در جزئیات حیات کسی استفاده نکرده

بلکه از دور يك هادی و راهنمائی هستند. آن افکار عالیة ما نیز مانند این چراغ است که فقط بما نشان میدهد که بکدام جهت حیات باید سعی نموده خود را بآن برسانیم. اما قسم دوم آن کمالات مطلوبی هستند که در جزئیات کارهای یومیة خود از آن استفاده نمائیم. فقط از برای این نیستند که بدانیم از چه سمت باید حرکت کنیم بلکه مانند شمعهای کوچکی هستند که در دست گرفته قدمهای جزئی حیات خود را روشن نموده و بدون هیچ خطر و آزاری با کمال اطمینان بسمت کمال مطلوب بزرگ خود حرکت می کنیم.»

بهمین قسم راجع بآن مردی که تا بحال افکار خود را تمرکز داده اید و برای خود يك شوهر تصویری کاملی فرض کرده اید دچار زحمت و اشکال خواهید شد و قتیکه ملاحظه میکنید که آن افکار عالیة عملی نبوده و از حقیقت دور است. اما چرا این تصورات مشکل بوده و خطرناک است؟ برای اینکه در تمام مدت عمر خود را با آن شوهری که در متخیلة خود فرض کرده بوده اید مقامسه میکنید و بواسطه مغایرت آن دلنگ و ملول می شوید. پس ای عزیزان من! بدانید که انسان در دائره حقایق و چیزهای محسوس زندگی مینماید. تصورات و افکار عالیة در زندگانی یومیة شما چندان اثری ندارد. فقط چیزی که دخالت کلی دارد آن مردی است که شما را برای خود انتخاب می نماید و شما نیز او را بشوهری قبول میکنید.

اما بعضی از صفات و کمالات را هر زنی که خودش لایق هادری باشد حق دارد که از شوهر خود منتظر باشد. و این انتظار و درخواست باید قبل از انتخاب باشد که باید در صفات او دقت نماید ولی پس از اینکه آن شوهر را انتخاب نمود دیگر حق

ندارد که درخواست بعضی از کمالات و صفات مخصوصه را که او فاقد است بنماید. اگر قبل از زناشوئی کشف گردید که آن مردی که نامزد شما است بعضی از صفات و اخلاق حمیده را دارا نیست نباید خود را فریب بدهید بتصور اینکه پس از ازدواج ممکن است تدریج صفات حسنه را باو یاد داد یا اینکه بعضی از عادات زشت مضره را از او سلب نمائید، زیرا که دیگر آن زمین قابل زراعت تخم جدیدی نمی باشد چه که وقت آن گذشته است و هر رفتار و کرداری که جبری او شده یقین است که تا آخر عمر با او بوده باعث عذاب جسم و روح شما خواهد شد.

بعلاوه هر زنی حق این انتظار را دارد که شوهری را که در آئیه باید انتخاب نماید مانند شخص خودش پاك و مقدس باشد و وظیفه آن زنی است که اطلاعات کافیة راجع باین موضوع تحصیل نماید اما بچه وسیله کسب این اطلاعات را بنماید؟ او باید بهر وسیله است برای تحصیل این اطلاعات تشبث نماید و اگر سعی خود را نموده موفق نشد بهتر است که قدم ثانی برای زناشوئی برنداشته تنهایی را بر این ازدواج مشکوک خطرناک ترجیح دهد.

باید هر دختری بداند و هشیار باشد که در انتخاب شوهر که بزرگترین مسئله حیاتی است برای او نباید فقط به احساسات محبت و عشق ظاهری کفایت نمود زیرا که اغلب احساسات برای انسان يك هادی مضلی بوده او را بوادیهای خطرناک و پرتگاه های مهیب دلالت می نماید.

صحت بدنی اولین نکته است که باید در انتخاب شوهر ملاحظه شود، زیرا که نه فقط فواید شخصی شما در ملاحظه این نکته منظور است بلکه در نسل هائی که در آئیه از شما پیدا می شود دخالت تام دارد. بنا بر این در انتخاب شوهر باین قضیه باید

نهایت اهمیت را دارد. در صورتیکه جمیع دکترهای بزرگ بالاتفاق همعقیده هستند که امراض سل، سرطان، خنازیر، جنون، سفلیس و یکسده دیگر از نسلی به نسل دیگر نقل می شود. دیگر تکلیف هر زن با فکر جوان خیرخواهی معلوم است که در صورت عدم دقت در این انتخاب دارای چه مسئولیتهای بزرگ وجدانی و اجتماعی میباشد. اگر هم شما با استقامت بوده یک حس فداکاری در خود مشاهده میکنید، حاضرید برای اینکه حیات خود در پرستاری و مواظبت شوهر و طفل مریض خود صرف کنید. باین امر رضایت ندهید زیرا بر عالم انسانی یکسده اشخاص ناقص الخلق مریض اضافه خواهید نمود که از وجود آنها جز تحمیل بر جامعه فایده دیگری متصور نیست، مثلاً شما باید از تاریخچه فامیلی آن شوهری که میخواهید انتخاب بکنید اطلاعات کامله داشته باشید و در افکار و اخلاق و قوای بدنی اجداد او دقت کامل بنمائید چنانکه یک نفر از اجداد و پیشیان او دارای یک مرض مسری بوده و یا یک عادت مضر داشته خیلی محتمل است که آن مرض یا آن صفت زشت در شوی شما اثر کند و در نتیجه خود شما و اطفال خود را بانواع مصائب حیاتی مبتلا خواهید کرد، زیرا بطوری که تا بحال تجربه شده اطفال بیشتر آن صفات پست و یا آن قوای ضعیف والدین خود را قبول میکنند.

دکتر «گارینسی» که یکی از دکترهای خیلی معروف است اینطور مینویسد: «مردهای جوانی که جزئی آثار سفلیس در خون آنها وجود داشته باشد پس از ازدواج بطور یقین این مرض به اطفال آنها نیز نقل میشود. در نتیجه هزاران اطفال بواسطه زهر این مرض هلاک شده قبل از تولد ساقط شده اند اگر هم به ندرت بعضی ها زنده بدنیا آمده اند یقین است که ناقص

الخلقه بوده و اغلب پس از چند روز یا ماهی میمیرند و اتفاقاً اگر عده معدودی زنده بمانند تا آخر عمر خود در مشکلات امراض جسمی و فکری دچار بوده بالاخره با یک عمر کوتاه پرزحمتی از این دنیا میروند.» از اینجهت است که اولیاء آتقدر در مقابل اطفال خود مسئولیتهای بزرگ شخصی و اجتماعی دارند در صورتیکه آنها را بامراض ارثی مزمنه مبتلا سازند. باین مناسبت است که در اغلب دول آمریکا دولت قانونی بودن هیچ عروسی را تصدیق نمیکند مگر اینکه قبل از عروسی داماد و عروس را دکترهای قابل حکومتی معاینه طبی بنمایند و در صورت داشتن امراض مسریه از ازدواج آنها جلوگیری میشود زیرا آن زن و شوهر قابل اینکه پدر و مادر حقیقی باشند نیستند.

دومین نکته که در انتخاب شوهر باید هر دختری در نظر داشته باشد قضیه مالیه و سرمایه اوست که باید ملاحظه کند که آیا این شخص که در آتیه شوهر او خواهد بود قادر بر اداره کردن امورات معاش یک فامیل می باشد یا خیر و یا اینکه میل دارد از مالیه زن خود استفاده نماید در صورتیکه هیچ شوهری حق ندارد به این امید ازن بگیرد اگرچه در صورت بودن محبت ثروت زن و شوهر یکی بوده هر دو رفاهیت و آسایش فامیل در نظر دارند ولی قبل از ازدواج باید باین موضوع کمال اهمیت را داد که بعد از آن دچار اشکالات مالی و اقتصادی نشوند.

معروف است که مردهای جوانیکه در خانه نسبت به پدر و مادر و خواهر خود خوش رفتاری میکنند در آتیه با زن خود نیز همان رویه را اتخاذ خواهند کرد. بنا بر این خیلی مفید و لازم است که قبل از عروسی دعوت داماد را

قبول کرده و بخانه او بروید و با کمال دقت طریقه‌مماشات و رفتار او را با اهل خانه ملاحظه کنید ولی ملتفت باشید که این قسم رفتار تظاهرات مصنوعی نباشد بلکه از روی طبیعت باشد اگر مشاهده کردید که او شخصی است که در جزئیات کار خانه دخالت کرده او امر زیاد میدهد و ایرادات جزئی میگیرد قدری با خود فکر کنید و به بیند آیا خود را برای اجرای این قسم او امر حاضر کرده‌اید؟ و آیا خود را آماده و مهیا می‌بینید که ایرادات او را رفع نموده رضایت خاطرش با کمال خوبی فراهم بکنید؟ اگر از خود جواب منفی شنیدید نه خود را در زحمت بیندازید و نه راحتی او را سلب کنید بلکه با کمال سادگی پیشنهاد او را رد نمائید زیرا که کار نکرده را باز توان کرد ولی افسوس گذشته سودی ندارد.

قسمت دیگری که باید کاملاً در آن دقت شود مسئله اخلاق و عادات است یعنی هر زن جوانی باید اخلاق و عادات شوهر آتی خود را ملاحظه کند و به بیند آیا میل دارد بعلاوه اینکه خودش را در صدمه و مشقت می‌اندازد این صفات باطفال او نیز سرایت نماید و همینطور آیا نامزد او دارای نزاکت و قوه قضاوت و آتش صبر و تحمل و اقتدار و نجابت میباشد یا نه؟ و آیا بطور کلی قابل است که صاحب خانه و زن و اطفال بشود؟ حسن احترام و شجاعت و راستگوئی و تقدیس و تدبیر عموماً صفاتی است که زنها مایلند آنشخص را که از همه بیشتر دوست دارند دارا باشد و این نکته را هم باید در نظر داشته باشند که همان قسم که این صفات و خصائل را منتظرند محبوبشان دارا باشد باید خودشان نیز دارا بوده اگر در هر قسمت جزئی مطابقه نمی‌نماید اقلاً در توازن و مقابله باشد.



میرزا مهدی  
میرزا جعفر و زمر  
کریمخان زند  
اسماعیلخان  
آزاد خان افغان

Karim Khan - i - Zand's Court

From: Persian Literature in modern times. by Prof. E. G. Browne  
[ By kind permission of the Cambridge University - Press ]

## تجلیات روح ایران

## جمعیت مزداسنان

## Mazdaznan — Tempel Society



پر و انتقال و نفوذ افکار و عقاید، یکی از بزرگ ترین غرایب خلقت است و یکی از آن اسراری است که عقول بشر هنوز بچگونگی و اهمیت آن پی نبرده است. جمعیت «مزداسنان» یکی ازین غرایب سیر عقاید و یکی از تجلیات روح ایرانی را نشان میدهد. آیا شایسته حیرت و ستایش نیست که پس از دو هزار و پانصد سال که از عهد ظهور زردشت پیغمبر پاک سرشت ایرانی گذشته و پیروان وی مجبور بترك وطن اجدادی خود گردیده اند يك مرد بینای اروپائی تعلیمات وی را قبول میکند و آن را با حقایق علمی و احکام دین مسیحی امتزاج داده بعضی از مراسم و آداب و اصطلاحات و احکام دین زردشت را از نو زنده کرده چندین هزار پیروان پرشور و زنده دل را پروانه وار دور شمع عشق خود جمع میکند؟

قریب چهل سالست که این جمعیت در اروپا و آمریکا تشکیل یافته و در اغلب ممالک مهم این دو قطعه محفلها و جراید و ادارهها تأسیس نموده و عده کثیری برای خود پیروان مشتاق و فداکار پیدا کرده است. رئیس این جمعیت شخصی است موسوم به «دکتر اوتمان هانیش زرادشت» که لفظ «زرادشت» را باسم خود

علاوه میکند و پیروان او وی را «استاد معظم» خطاب میکنند! در باره شخص «دکتر اوتمان هانیش زرادشت» پاره ای افسانه ها و حکایت های اسرار آمیز گفته میشود که ما در ضمن این تبعات خواهیم نگاشت. حالا خوبست قبل از آنکه بذکر ملاحظات شخصی خودمان در موضوع این جمعیت پردازیم از نشریات خود آن جمعیت اساس و مقاصد او را شرح دهیم. در پیاتمامه خود اسؤالات مقدری که هر جوینده طالب باپستی کند چنین جواب داده است:

۱ — آیا مزداسنان چیست؟ جواب:

مزداسنان قدیم ترین و وسیع ترین تعلیم و حکمت است در باره تربیت فکری و بدنی که تا امروز نوع بشر توانسته است فکر کند و یا تا امروز از طرف خداوند الهام شده است. ۲ — از کجا نشئت کرده است؟ جواب: او از نخستین منبع ابديت سر زده است و در روی تجربیات و مشاهدات بنا شده و از طرف عقل و الهام اداره می شود. مزداسنان جامع تمام حقایق و اساساتی است که تعلیمات مذهب و فلسفه و فنون و علوم اجتماعی در روی آنها بنا شده است.

۳ — برای که تأسیس شده است؟ جواب: برای تو و من و هر فردی که قدرت تفکر داشته و صحت و خوشبختی و کامیابی را مقصد غائی زندگی خود کرده باشد زیرا بدون اینها هرگز کمال بشر عمل نمی آید.

۴ — آیا مزداسنان يك مذهبی است؟ جواب: او نه مذهب نه فرقه و نه سوزة دینی است. از هر گونه تشکیلات تسلط آمیز و از نفوذ هر فرد و یا جمعیت افراد آزاده است. بمعنای اخص، عبارت از طریقت يك خانواده شاهانه است که اعضای وی اسرار

زندگی را که مالک هستند تمام دنیا میخواهند تعلیم کنند.

۵ — از تعلیمات مزداسنان چه فایده توان برد؟ جواب: بعضی از تعلیمات مزداسنان این است: معرفت نفس، ضبط نفس، تقویت قوه اراده و حضور فکر، عزم و تصمیم، استقامت، تفسهای صحیح و منظم، تمرکز افکار، موفقیت، تکمیل هفت حس سفلی و پنج حس علوی، بکار انداختن مراکز اعصاب و جهازات عصبی و قلب و دوران خون و غدد، تأمین طول عمر، آزاد کردن خود از نفوذ تلقین و توهم دیگران، قلع ریشه امراض، تخریب مکرورها و باسیلها، تعلیم قوه های غذاها و اهمیت «ویتامین»، تجدید قوای بدنی و دماغی، تعلیم قوه شفائیه صدا، تولید روح اختراعات و نجات بشرت!...

۶ — پس از تکمیل تحصیلات از من چه توقع خواهد شد؟ جواب: اینکه تو یک زندگی ساده پیش گیری و با اعمال خود مثال خوبی از افکار نیک و افعال نیک نشان بدهی تا اینکه دیگران نیز نور حقیقت را به بینند و طریق تکامل را طی کنند.

۷ — کلمه مزداسنان چه معنی دارد؟ جواب: مزداسنان از دو کلمه ترکیب یافته. مزد یعنی بلندترین آرزوی بشر و یا بلندترین فکر، سنان که مخفف یسنیان است یعنی تعظیم و پرستش یعنی کسی که تکالیف دینی و وجدانی خود را با بزرگترین دقت و فکر ادا میکند. خلاصه مزداسنان یعنی «فکر عالی و فکر استادانه».

۸ — از تعلیمات مزداسنان چه امتزاجاتی میتوان داشت؟ جواب: عالیترین و نجیبترین و بهترین قوای بدنی و فکری و حسی و روحی تو انکشاف و کمال پیدا میکند. از ناخوشی و نادانی و خطا آزاد می شوی و مقدرات خود را دست خود میگیری. همه استعدادها و طبیعتها و قابلیت های خود را برای اجرای مقاصد عالی صرف

میکنی. زندگی روزانه خود را مبدل یک ترانه آهنگدار که با عالم خلقت توافق دارد مبدل می سازی. و ضمناً خودت را عضو یک مجمعی خواهی کرد که خودش را از خودپرستی و غرور رها نموده بمقام عشق خدا و خدمت بنوع بشر رسانیده و به تسریع نجات بشریت کوشیده است.

خلاصه همینکه تو خودت را از زنجیر تمایلات سفلی موروته و گذشته نجات دادی در تخریب بنای تفرقه میان نوع بشر شرکت خواهی جست و تکلیف عمومی انسانیرا خواهی دانست که اینست: «من بدین جهان قدم گذاشته ام تا آنرا آباد کنم و بیابانهای آنرا مبدل به بهشت سازم تا برای خدا و پیوستگان سلك محبت او یک نشیمن گاه مناسبی شود!»...

۹ — در مقابل این تعلیمات، چه وظیفه نسبت بمزداسنان دارم؟ جواب: فقط این وظیفه را داری که اخلاق خود را تمیز نگاه داری و یک حرمت و شرافت نسبت به هیئت جامعه نشان بدهی. با عقل رفتار کن و موافق منطق حکم بده و حقانیت را دوست دار. دانسته و فهمیده این طریقه زندگی و نظامات آنرا اجرا کن و تکالیف خود را با یک اطاعت و علاقه کامل بجا آر. تعظیم کن کسی را که شرافت را دوست دارد. و تقدیس کن خدائی را که منشأ کل است چه بالاتر از خداوند قادری و بزرگتر از حقیقت مذهبی نیست!

۱۰ — تعلیمات عالیة مزداسنان برای مبتدیان چرا داده نمیشود؟ جواب: زیرا آموزگاران مزداسنان قابلیت فهم و هضم قوای بدنی و روحی طالبان را در نظر میگیرند و وظیفه خود میداند که آنان را کمک کنند تا یک بدن قوی و محکم برای خود تهیه نمایند و خود را موافق ذکاوت شخصی خود تکمیل نمایند. بدین وسیله

برای مردم يك شخصیت مستقل، يك آزادی فکری و يك استعداد جامع با يك صحت کامل یاد داده خواهد شد.

۱۱ — کدام شخص مرا تعلیمات لازمه را خواهد داد؟ جواب: آن مرد روزگار که مستقل، مالک نفس خود، نیکخواه، باادب و مهربان است. آن مرد که سخت‌ترین مسائل زندگی را حل کرده و يك زندگی ساده دارای افکار خوب، اقوال خوب و اعمال خوب میگذرانند یعنی يك مزداسنان.

۱۲ — آیا مزداسنان مانع از مذهب و شغل من خواهد شد؟ جواب: هیچ وجه. مزداسنان برای تخریب کار نمیکنند بلکه تعلیم میدهد، آباد میکند و تکمیل مینماید. مزداسنان فرقه نیست که جستجوی طرفدار کند بلکه يك پیام و سروشی است که میخواهد اجزای گسسته سلسله قرابت بشر را از نو بهم پیوند سازد!

هیچ شکی نیست که این تعلیمات در میان طبقات مختلف افراد اروپا که امروزه دوچار ضعف قوای روحی و یأس کلی از زندگی شده‌اند تأثیرات زیاد می‌بخشد بخصوص که در میان معلمان و مبلغان این جمعیت اشخاص عالم و فاضل و پرشور زیاد هستند و تمام درسها و تعلیمها و مشقها و ورزشها و غیره را موافق قواعد فنون عصر جدید یاد میدهند.

این جمعیت در دایره تربیت قوای جسمانی بمسائل تغذیه و تنفس و روابط جنسی بسیار اهمیت میدهد و برای خود يك طرز مخصوص تغذی نباتی و يك طرز مخصوص تدای باعلقیات تأسیس نموده است که بسیار مشروح و مفید است و بدین وسیله همه اعضای آن ایمان دارند که بیش از صد سال باصحت کامل خواهند زیست. بدین مقاله بدین نظر اجمالی در اساس تعلیمات این جمعیت اکتفا میکنم و در مقاله‌های آینده اولاً راجع بشخص مؤسس این

جمعیت که حکایات و افسانه‌های غریب در باره او گفته می‌شود و ثانیاً در باب تعلیمات و محفلهای او و اثراتی که تا کنون بخشیده است با مناسباتیکه بآئین زردشت دارد، شرحی خواهم نوشت.

برلین — ۱ خردادماه ۱۳۰۵ — ح. ک. ایران‌شهر

## اشعار منثور

### قلب و امید

ای زندگانی! چقدر برای بشر ذیقیمت و گران هستی!  
تا چه اندازه بشر بتو قدر و عظمت داده و احترام میگذارد! حتماً  
يك چیز در توی تو وجود دارد که تا این اندازه تو را دارای  
ابهت و جلال نموده است. آری آری يك چیز در تو — در تو  
ای زندگانی و حیات — هست که دماغ بشر بجهت بقای تو  
يك چشمه زندگانی و آب حیات در يك فسحت ظلمانی موهومی  
از خود زائیده است و گر نه خضر و الیاس در خشکی و دریا  
چه کاره‌اند؟ برای ابدیت تو است — ای زندگانی — که  
بشر این همه تفحصات عجیب و غریب در عالم علم و معرفت  
نموده و مینماید، برای لایزال بودن تو است که اینهمه فنون  
و علوم متنوع و رنگارنگ از عدم بوجود آورده و می‌آورد.  
این يك چیز را من چگونه بفهمم چیست؟ این چیزیکه تو را  
— ای زندگانی — معبود بشر قرار داده کجا جستجو کنم؟  
هر چه است در قلب است، آری قلب، قلب بشر! قلب

جایگاه کلیه اسرار خلقت بشمار میرود، قلب محل شاهکارهای یزدان تواناست، قلب از آسمانها هم عظمتر زیادتر و بیشتر است زیرا وقتی تکان بخورد مافوق آسمانها که آستان کردگار است بتکان درمی آید، قلب نسخه حکمت یزدان است، قلب آئینه ایست که مظهر جلوات ربانی قرار گرفته است، قلب محل کبریائی رب الارباب است، قلب مرکز حکومت کردگار است، قلب قاضی و فرمانفرمای کشور وجود است، قلب مزرعه و کشتزار اعمال و افعال است، قلب هدف غمزه های معشوق است، قلب محل سخنها و گفتگوهای سر بسته و سری است، قلب ینگاهی است که معاهده های عشق در آنجا بامضا میرسد، قلب جایگاهی است که قوانین معاشقه در آن گذرانده می شود، قلب گنجینه اسرار است، قلب مخزن راز و نیاز است، قلب صورتاً کوچک ولی معنأ بقدری عمیق و بی پایان است که تمام آمال حیات در آن مدفون شده و بالاخره قلب مخلی است که «امید» در آن مسکن گرفته! اینست آنچه را من در قلب جستجو میکردم، همین يك چیز است که بنیاد زندگی را استوار فرموده. امید، زندگان را ذیقیمت کرده است، امید، حیات بشر را با قدر نموده است، اگر آسمان دارای اینهمه کواکب رخشان و اختران فروزان نبود هیچگاه در نظر با عظمت جلوه نمی نمود، به همچنین اگر قلب دارای گوهر امید نمی بود اینقدرها ارزش و بها نداشتی، قلب بدون امید همیشه صاحبش را به آغوش خاک میکشاند، کارهای بزرگ، فعالیت های خارق العاده، عملیات بهت انگیز و موفقیت های حیرت آمیز همه و همه پیش آهنگشان امید است، معجزه های امید است که انسان را در ته دریا گردش و در جولایتناهی سیر میدهد، بلبل بامید گل آشیانه را رها

و دیوانه وار سر بوستان میگذارد، اگر بلبل و گل نبود ایام بهار خالی از رونق و صفا بود، همینطور اگر امید وجود نداشت ایام حیات قدر و قیمتی نداشت.

امید در زندگانی بشر سرگذشتهای عجیبی دارد، امید در تاریخ بشریت صاحب داستانهای غریبی میباشد، امید در افسانه های خود پهلوانان برجسته ای را نشان می دهد، سیروسها، اسکندرها، داریوشها، اردشیرها، پترها، نادرها، ناپلئونها، شاه عباسها، لنینها و خلاصه همه و همه مردمان قوی، پهلوانان اساطیر امید هستند. امید وظایف زندگانی را انجام میدهد، امید خالق سعی و عمل است، امید، رب النوع کوشش و اکار است، اینست یگانه سر قیمت زندگانی!

بیایید امید را از قلب خود فرانیم، بیایید امید را از کشور دل تبعید نکنیم، بیایید امید را از مرکز وجود بیرون نمانیم و بالاخره بیایید امید را از این قلب — قلبی که تعریف آن را خواندید دور نیفکنیم که: قلب مأیوس بقدر پیشیزی ارزش ندارد.

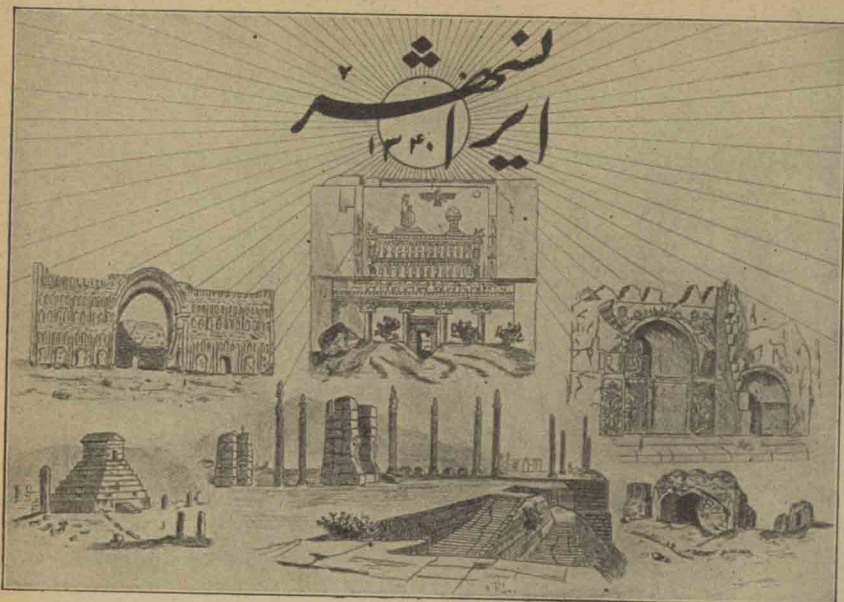
اصفهان — علی هاشمی — ح.

## اخبار علمی

ماشین فکر نویس

مهندس آلمانی دکتر «تلت شر» مقیم شهر «اینس بروک» پس از سالها تجربه و زحمت موفق شده است ماشینی بسازد که بوسیله آن میتوان قوای فکری و باطنی انسان را تزئید کرد و عملاً بکار انداخت.





شماره ۵	اول مرداد ماه ۱۳۰۵	سال ۴
No. 5	23 Juillet 1926	Année 4

## قیمت فلسفی

### آینده بشر

— ۲ —

تظاهرات قرن بیستم — اثرات قوه فکر و اراده — آغاز جریانهای فکری و روحی — پیش بینی انقلابهای قرن بیستم — تنقیدات متفکرین از تمدن غرب — لزوم تمیز و اخلاق و فضیلت.

رن بیستم تنها انقلابهای سیاسی و اقتصادی برای ما ارمغان نیاورده بلکه اولاً پشت سر این انقلاب ها بعضی انقلابهای فکری و روحی در کار بوده که آن یکیها را تولید کرده است و ثانیاً در



این ماشین که بیش از یک سال است مخترع آن مشغول استعمال میباشد مرکب از آلات ذیل است: چند عدد صاف کن‌های مخصوص مایعات که رویهم گذاشته شده، یک آلت اصغاء (گوشی) و یک صفحه مخصوص رؤیت و یک نوع اسباب تلفن سیال. بوسیله این تلفن و لوله‌های تقاله، مخترع با ماشین خود خوشتن را مربوط می‌سازد و این رابطه شبیه برابته مغناطیسی است که بمحض کار افتادن، ماشین را مستعد می‌سازد که بسؤالها جواب بدهد و قوه های دماغی و باطنی را که از طرف یک «مدیوم» (شخص رابط حساس) و یا شخص دیگر بیرون داده می‌شود بمراتب تزئید نماید! ترتیب سؤال و جواب دادن ماشین ازینقرار است:

شخص رابط خود را بوسیله حلقه از آلومینیوم (لعابی) که در دست راست خود گرفته به سیم مسین ماشین مربوط می‌سازد که این یک رابطه مغناطیسی تولید میکند. این سیم مسین بمرکز اصغاء (گوشی) ماشین نصب شده. سپس کاغذی که سؤال روی آن نوشته شده و همچنین یک آئینه فلزی از طرف رابط با نفس دمیده شده به ماشین بسته می‌شود. پس از چند دقیقه شخص رابط ورقه سؤال را برداشته جواب آنرا از آلت تلفن ماشین می‌طلبد و آنوقت جواب خود را از گوش باطنی خود یعنی از صدای غیب مثل اینکه ماشین حرف می‌زند می‌شنود! در این مسئله جواب را ارواح عالم علوی میدهند و ماشین و شخص رابط جز واسطه چیز دیگر نیستند!... (ترجمه از مجله آلمانی وایسه فانه — برق سفید)

[در باره این ماشین مشغول بعضی تحقیقات هستیم و نتیجه را در آینده خواهیم نوشت — ایران‌شهر]